



۱۳۱۶

۱۵۴۹
۱۸۴۱۴

لغات مصادر

فارسی

سنه

۷۴۵

۱۵۴۹

۷۴۵

تاریخ [illegible]

تاریخ عربیه لغت مصادر

لغت مصادر

نوزده هزار [illegible]

لغت مصادر

در تاریخ ۱۳۵۲/۴/۳۰ از طرف [illegible]

[illegible]

۱۵۴۹

۷۴۵

تاریخ [illegible]

تاریخ عربیه لغت مصادر

یا حفیظ

یا کبیکج

استصحبه العبد الفقیر الیه سبحانه
حافظ مصطفی عشقی
کان الله له

بسم الله الرحمن الرحیم

باب فعَل یفعُل بفتح العین فی الماضی وضمّها فی الغابر

ب الثقب سوراخ کردن. الثقوب افروخته
شدن. الجلب برده و گوسفند از جای بجای بردن
فروختن. و یجلب فیه لغة. الجنوب دور کردن
الجنب کشیدن اسب. الجب و الجبابة باز داشتن
الحب مال پیشتر. الحسبان و الحساب و الحسبة
و الحسابة شمردن. الخطوبة فربه شدن. الخلب
دوشیدن. الخرابة شتر دزدیدن. الخطبة و الخطابة
کردن. الخطبة خواهش کردن زن. الخلابة فریفتن.
الرثوب ایستادن. الرسوب آب فرو شدن. الرقوب
و الرقبة و الرقبان چشم داشتن. الرکب بزانو زدن.
الشروب بیرون رفتن. السکب آب ریزانیدن. السکوب
ریخته شدن آب. السلب ربودن. الشجب هلاک کردن
و اندوهگین کردن. الشحوب گونه روی بگشتن. و شحب
یشحب فیه لغة.

الشخب رفتن خون از جراحت و شیر از پستان.
الشزوب و الشسوب باریک میان شدن اسب. الصقب
الضرب علی شیء مصمت یابس. الصلب بردار کردن
و روغن از استخوان گرفتن. الطلب جستن. العتب خشم
گرفتن و یعتب علی و یعتِب فیه لغة. العتبان بر سه پای
رفتن. العزوب غایب شدن و یعزب فیه لغة.
العقب از پس درآمدن. العلب نشان کردن رسن
بر پهلوی شتر و استوار کردن قبضه شمشیر
بپی کردن. الغروب فرو شدن آفتاب و ماه و ستاره
و دور شدن. القحاب سعال البعیر. القرب یک شبه
راه ماندن میان کسی و میان آب. الکتابة نبشتن. الکتب
مشک دوختن. الکرب غمگین کردن. الکروب نزدیک
شدن آفتاب بفرو شدن و نزدیک شدن کسی بکاری.
کردن. الکراب زمین شیار کردن. الکعوب نار پستان
شدن. الکلب مشک دوختن. اللتوب و اللزوب
شدن.

اللغوب مانده شدن. النجب پوست از درخت باز
کردن و ینجب فیه لغة. النحب نذر کردن. الندب
بر مرده گریستن و برشمردن محاسن او و بکاری خواندن.
النقب سوراخ کردن. النسب و النسبة واخواندن.
النسیب بالمراة التشبیب بها. النضوب آب بر زمین
فرو خوردن و دور شدن. النقابة نقیب شدن.
النکب درد منل و خسته کردن. النکوب از راه بگشتن
و نکب فیه لغة. الهرب گریختن. ت الثبات و الثبوت
ایستادن. السکت و السکات و السکوت خاموش شدن.
السلت از کاسه چیزی بر آوردن. السمت قصد کردن.
الصمت و الصمات و الصموت مثل السکوت. القنوت
فرمان برداری کردن و در نماز دعا خواندن و در نماز
دراز ایستادن. المقت و المقاتة دشمن داشتن. النبات
رستن. النکت سر انگشت یا سر چوب بر زمین زدن.
ث الثلث سه یک مال ستدن. الحروث نوشتن.

الحرث و الحراثة کشت کردن و شورانیدن آتش
و داغ کردن ستور از بسیاری دانستن. الرفث نا فرجام
گفتن و یرفث فیه لغة. الطمث مجامعت کردن و یطمث
فیه لغة. الفرث باز پاره کردن جگر و وا کردن جله خرما
و یفرث فیه لغة. الکرث غمگین کردن. المرث نان
در آب اغیشتن و خاییدن کودک انگشت را. المکث و المکوث
و المکثان درنگ کردن و مکث فیه لغة. الملث کسی را
بحرب سخنی از کاری باز داشتن. النجث فریاد خواستن.
النکث تاب دادن ریسمان و شکستن عهد. ج البلوج
سپیده دمیدن. الخروج بیرون آمدن. الخلج کشیدن
و بابرو اشارت کردن. الخلجان جستن اندام. الدروج
و الدرجان بگشتن. الدموج دخول الشی فی الشی
و استحکام المدخل فیه. الشجح نخیه دور دور زدن.
العروج ببالا بر شدن. العنج باز کشیدن مهار شتر
بسوی خویشتن چون بر نشسته باشی. الفرج باز کردن

و ماننده آن و یفرج فیه لغة. الفلج ظفر یافتن و یفلج
فیه لغة. المرج در هم گذاشتن و بچرا گذاشتن ستور.
المزج امیختن. الملج شیر خوردن کودک از مادر. ح
الجنوح بگشتن و یجنح فیه لغة. و الفتح افصح. الصلاح
و الصلوح نیک شدن و صلح فیه لغة. خ السلخ پوست
از گوسفند باز کردن و یسلخ فیه لغة. الصراخ بانگ کردن
و یصرخ فیه لغة. الطبخ پختن و یطبخ فیه لغة. النفخ
در دمیدن. د البرد سوهان سابیدن و سرد گردانیدن
و سرد شدن. البرود سرد گردن. البلود و النلود مقیم
شدن. الثرد نان در کاسه شکستن. الجمود بفسردن.
الحسد بد خواستن. الحصد و الحصاد درودن. الخلود
جاویدانه شدن. الخمود فرو نشستن آتش. الرکود
مقیم شدن. الرثد کالا بر هم نهادن. الرشاد و الرشد
و الرشد راه راست یافتن و رشد فیه لغة. الرصد
و الرصود چشم داشتن و راه نگاه داشتن. الرعد بانگ کردن ابر.

و بعد الحمد

و تمهید کردن و آراستن زن خویشتن را. الرقاد و الرقود
خفتن. الرکود ایستادن آب و باد و کشتی. الزبد کسی را
مسکه دادن و یزبد فیه لغة. السجود سر بر زمین نهادن
و فرو تنی کردن. السرد زره بافتن و سخن نیک راندن.
السمود بازی کردن و سرود گفتن و غافل بودن و بلند شدن.
الشکد عطا دادن. الصمد قصد کردن و قدان بر کردن
گاو بستن. الطرد و الطرد راندن. العبادة و العبودة
پرستیدن. العضد یاری کردن و بر بازو زدن و درخت
بریدن و یعضد فیه لغة. العنود ستیزه کردن و از راه
بگشتن و بسیار رفتن خون از رگ و یعند فیه لغة. الفساد
و الفسود تباه شدن و فسد فیه لغة. القعود نشستن.
الکرد راندن. الکساد نا روا شدن. الکنود ناسپاسی کردن.
اللبود بر سینه خفتن مرغ. المرد مثل المرث. المرود
ستنبه شدن بر کاری. المسد رسن بافتن. المصد
مکیدن آب. المکود ایستادن بجای. النجدانه و هلکین
کردن.

النشدة سوکندا بر داذن و یعدی بالباء وبنفسه
النشدان جستن گم شده النقد نقد کردن و بهترین
چیزی گزیدن النهود پستان بیرون آمدن الهجود
خفتن بشب و نماز کردن بشب الهمود بمردن آتش
وکهنه شدن جامه د السمک بالا برداشتن
ستور النفاذ والنفوذ بیرون کذشتن تیر از نشانه
و روان شدن فرمان ر البتر بریدن البثر والبثور
چیزی از تن بیرون جستن البذار بیشی گرفتن البذر
تخم در زمین افگندن البزر زدن بعصا البسر والبسور
روی ترش کردن البشر مژدکانی دادن و روی پوست
تراشیدن البطر ریش شکافتن البقر شکم بشکافتن
البکور بامداد کردن التجر والتجارة بازرگانی کردن
التبر والتبور باز داشتن و هلاک کردن الجبر شکسته
بستن و نیکو کردن حال کسی الجبور شکسته بسته شدن
الجزر شتر کشتن و کم شدن آب دریا و رفتن و بریدن

الجسارة والجسورة جیرگی کردن و دلیر شدن
وجسر فیه لغة الجسر پل بستن الجسر بجرا کذاشتن
ستور شبان روزی الجشور صبح دمیدن الجفور سست
شدن ستور از کشتی کردن الحبر والحبور شادمانه
کردن الحجر کسی را باز داشتن از تصرف کردن در مال
خویش و حرام کردن و یعدی بعلی و بنفسه الحدر
بشتاب قرآن خواندن و بشتاب بانگ نماز دادن
و از بالا بزیر افکندن و بیاماسانیدن الحدور اماسیده
شدن الحزر تقدیر کردن الحسر برهنه کردن اندامی
از اندامها و یحسر فیه لغة و یعدی بعن الحشر بر انگیختن
الحصر در حصار کردن و باز داشتن و شمردن الحصر
شکم والفعل منه حصر یحصر الحظر مثل الحجر
الخبر والخبرة والخبر آزمودن الختور بسته شدن
مایع والماضی ختر الخدر ملازم کرفتن شیر بیشه را
الخطور چیزی فرا خاطر آمدن الخمر خمیر مایه در آرد
کردن

الدبور پشت بداذن شب و روز و بیرون کذشتن تیر
از نشانه الدثور ناپدید شدن نشان و زنگ گرفتن سیم
الدسر مثل الدفع الدهور بی دستوری در سرای شدن
الذکر والذکری یاد کردن الذمر بر قتال انگیختن
الزبر نبشتن و تهدید کردن و چاه را بخشت و سنگ
بر آوردن الزجر تهدید کردن و مرغ فال گرفتن
و آز کاری و ازدن و بانگ بر ستور زدن تا برود الزمر نای
زدن الستبر میل جراحت فرو بردن تا غور آن معلوم
کی شود و یستبر فیه لغة الستر پوشانیدن السجر پر کردن
و تیز کردن و آتش بر افروختن السجر والسجور بانگ دراز کشیدن
ناقه السطر نوشتن السکر آب بستن السمر والسمر
افسانه گفتن السمر میخ آهنین در جای کوفتن الشبر
عطا دادن و نبیذ سست بپیمودن السجر باز کردانیدن الشطر
دو خشتن الشطور دور شدن الشطارة دزدی
دور شدن الشعر دانستن الشکر والشکور سپاس داری
کردن

و یعدی باللام و بنفسه الصدر والصدور باز کشتن
الصقر کرمای آفتاب در کسی اثر کردن الضمر والضمور
باریک میان شدن الطهور بجستن الطهارة پاک شدن
وطهر فیه لغة العبور بر آب کذشتن العبارة خواب
کزاردن العثر والعثور دانستن و بر شدن العثار
بسر در آمدن العسر وام باز خواستن در حال
دست تنگی غریم و یعسر فیه لغة العشر ده یک
مال ستدن العمارة آباذان کردن و آباذان
شدن الغبور باقی ماندن و ماضی شدن
العمر فی ابو شیدن آب چیزی را الفتور سست
شدن الفجر آب راندن الفجور بی سامانی کردن
و دروغ کفتن الفطر آفریدن و شکافتن و بیرون افکندن
شیر دوشیدن و فطیر نجتن الفقر در کور کردن
و یفقر فیه لغة القتر نفقه بر عیال تنگ کردن
و یقتر فیه لغة القر رانیازه کردن القصر

بازداشتن محکم کردن القصور از کاری باز ماندن
القصر و القصارة جامه شستن القطر چکانیدن
و بقطران اندودن القطران چکیدن القفد
از پی کسی فرا شدن القمر بقمار غلبه کردن الکثر
ببزرگی غلبه کردن الکثر ببسیاری غلبه کردن الکفر
کافر شدن الکفر بوشانیدن الکفر و الکفور
و الکفران ناسپاسی کردن المخر شکافتن کشتی
آب را و آب زمین را المغر کنانه حوض بگل و کلوخ
در گرفتن المصر حصه شیر دوشیدن المضور ترش
شدن شیر بیش از انک ماست شود المطر باریدن
و بارانیدن المقر کردن کسی شکستن المکر بدی جو
سگالیدن النتر مالیدن سر اندام و کشیدن
بعنف النثر نثار کردن النجر چوب تراشیدن و گرم
کردن آب بسنگ النخیر بانگ کردن بینی الندر بیرون
جستن الندرة واجب کردن النشر گوشت کندن

مربع عشار

ر اللوذ و اللیاذ پناه گرفتن بکسی یا بجای
البور آزمودن البوار هلاک شدن و کاسد شدن
الثور و الثوران انگیخته شدن فتنه و خاک
و برخاستن بسوی کسی برای خشم الجور از راه بگشتن
و بعدی بعن و ستم کردن و بعدی بعلی الحور باز گشتن
و کاسته شدن و سپید کردن جامه الحورة سست
شدن الخوار بانگ کردن گاو الدور و الدوران گشتن
الزور و الزیارة زیارت کردن السئور حمله آوردن
شیر سوی مردم و برجستن از خشم الشور انگبین
رفتن الصور خسبانیدن و بان کردن الصور گونی زیادة الملک
کردن الطور گرد سرای گردیدن و نزدیک شدن
بدان الفور منفعت رسانیدن و دیت دادن و آب
بزمین فرو خوردن و سوی زمین نشیب رفتن الغور
چشم بکو فرو شدن الغیار فرو شدن آفتاب
و ماه و ستان الفور بر جوشیدن دیگ و خشم و آب چشمه

فیتمو

وانج بیدار ماندن الکور عمامه در سر بستن الموز گریدن
و آمدن و شد کردن النور روشن شدن النور و النوار
رمیدن الهور ریخته شدن ز الجواز روا بودن
و بکار شدن الخوز نرم راندن ستور و جمع کردن الوز ز
آزمودن الفوز بپیروزی یافتن و رستن س
الخوس بوسه دادن الحوس در میان سرایها گردیدن
از بهر غارت کردن الدوس و الدیاس و الدیاسة
خرمن کوفتن و روشن کردن شمشیر السیاسة
نگه داشتن اللوس چشیدن و جستن چیزی که
در بن دندان مانده باشد و اندک خوردن الکوس
جنبیدن الهوس کوفتن ش النوش فراز گرفتن
الهوش مثل الاضطراب ص النوص درکل شدن
و از پیش شدن الحوص دوختن الشوص
شستن و مسواک کردن الغوص بآب فرو شدن
و حقیقت کاری دانستن الموص شستن النوص

والمناص

والمناص گریختن ض الحوض در آب شدن
و ستور رانیدن شراب و در کاری شدن الریاضة
رام کردن ستور العوض عوض دادن النوض شدن
ط العیاطة و العوط سیاغ شدن شتر و گوسفند
اللوط بگل کردن و باز دوسیدن اللواطة معروف
النوط از جای در آویختن ظ الفوظ مردن ع
البوع بباز پیمودن التوع شکستن الجوع گرسنه شدن
الروع ترسانیدن و چیزی نکو آمدن الروع باز
گردانیدن و جنبانیدن نهار شتر تا نیک برود الصوع
پراکنده کردن الصوع بوی خوش دمیدن الطوع
فرمان برداری کردن و بعدی باللام اللوع اندوه و مصیبت
و عشق دل را سوختن غ الروغ و الروغان روبه
بازی کردن الروغ پنهان بسوی کسی شدن السوغ
روا بودن و بکلو فرو شدن طعام و شراب و بکلو فرو
گذاشتن الصوغ زرگری کردن و آفریدن ف

الدوف سودن مشکل و آنچ بدان مانند و بکنار انبیدن
جیزی در آب السوف بو بیدن و هلاک شدن
الشوف زدا بیدن الطوف و الطوفان و الطواف
گرد بر آمدن و بقضا حاجت شدن القوف از پی
فرا شدن القیاف شناختن ق البوق داهیه رسیدن
النوق و التوقان آرزو خاستن الحوق خانه فراز رفتن
الذوق چشیدن و آزمودن الروق صافی شدن شراب
و نیکو آمدن الشوق و ابدن السیاق جان کندن
الشوق آرزومند گردانیدن العوق باز داشتن
الفوق از کسی در گذشتن بفضل و جز آن الفواق
زغنک شدن الموق احمق شدن ک البوک بر جستن
گشن بر ماده خویش الحوک بافتن الدوک سودن
الشوک خار در پای شدن الصوک خشات در بستن
و یصیک فیه لغة اللوک خاییدن ل البول بول کردن
الجول و الجولان گشتن الحیال شتاغ شدن الحول خوی ب
افکندن

و از حال و عهد

و از حال و عهد بگشتن الحول یکساله شدن الحولان
برگشتن سال الحول نیکو نگاه داشتن مرد مال خویش را
و ایستادگی و بی [illegible] الزوال بگشتن الشول برداشتن
شتر دنبال را و یعدی بالباء و از جای برخاستن
جیزی الصول حمله آوردن الطول دراز شدن الطول
با کسی فضل کردن و بدرازی بر کسی غلبه کردن
العول کسی را در عیال خویش داشتن و غلبه کردن
و بسیار عیال شدن الغول هلاک کردن القول گفتن
المول بسیار مال شدن النول عطا دادن الهول
ترسانیدن م الحوم گرد جیزی بر گردیدن الدوم
و الدوام همیشه بودن الروم جستن السوم زود
بکلیه شدن و رنج و خواری نمودن و چرا کردن مواشی
الصوم روزه داشتن و ایستادن و صحت کردن شتر مرغ
الصیام روزه داشتن ایستادن العوم شنا کردن
القیام برخاستن و بیستادن و بسر بردن کار اللوم ملامت
کردن

النوم خفتن و غلبه کردن خواب و نام ینام فیه لغة
و الامر منه نم ن البون افزون آمدن از کسی بفضل
الخون و الخیانة خیانت کردن الصون و الصیانة
نگه داشتن الکون و الکینونة بودن المون موونة
کسی کشیدن الهون و الهوان خوار شدن الهون
آ[illegible] شدن ه الشوه زشت شدن الفوه سخن
گفتن و [illegible] الماء الموه بسیار شدن آب جاه النوه
بزرگوار شدن [illegible] الجباوة گرد کردن خراج
الخبو فرا خیز بازن کودک و بر زمین آمدن تیر آنکه
نشانه رسیدن و نزدیک آمدن بجیزی و باز داشتن
از جیزی الحباء عطا دادن و یعدی بالباء الی
المفعول الثانی الخبو فرو مردن آتش الربو افزون
شدن و بالا گرفتن و دما بر کسی افتادن الصبو و الصبوة
و الصباوة میل کردن دل بکسی الطبو خواندن الکبو
در سر آمدن ستور و بیرون نیامدن آتش از آتش زنه

النبو

النبو و ابس جستن و بجای قرار نا گرفتن الهبو
و الهبو فرو مردن آتش و برخاستن گرد ث الشتو
زمستان بجای ایستادن و در روزگار قحط شدن
العتو و العتی از حد در گذشتن و بغایت پیری
رسیدن القتو ملک را خدمت کردن ث الجثو
بزانو در نشستن الحثو خاک پاشیدن و عطا اندک
دادن العثو فساد کردن الفثو سخن گفتن ج
الجو ایستادن بجای الدجو تاریک شدن شب
الرجاء امید داشتن و ترسیدن الرجاء اسان
شدن خراج در گرد کردن السجو آرامیدن شب و دریا
و بلک جشم السجو اندوهگین کردن العجو شیر دادن
آهو بچه را الفجو دور کردن زه کمان از دسته النجاء
شتابیدن نمت و بقصر النجو غائط کردن و پوست
از درخت باز کردن النجاة رستن الهجو و الهجاء هجا
کردن ح الدحو گسترانیدن السحو سحا بر نامه بستن

وکل بیل از زمین فرا کردن الشحو دهن باز کردن
وباز شدن الصحو از مستی با هوش آمدن الطحو مثل
الدحو اللحو ملامت کردن و پوست از چوب باز کردن
المحو ستردن النحو قصد کردن ح السخاء
و السخاوة سخاوت کردن السخو خاکستر از دیگدان
بیرون کردن تا جای هیزم فراخ شود د البدو بیدید
آمدن البدو بیابان شدن الجدو از کسی چیزی
خواستن الحداء راندن شتر بنغمه الزدو گوز باز یدن
الشدو چیزی از علم فرا گرفتن و سرود گفتن العدو
دویدن و بگذرانیدن و فا گذاشتن از چیزی
العدو والعداء والعدو والعدوان بیدادی
کردن العدو بامداد کردن و در وقت بامداد
رفتن الندو گرد کردن و با انجمن رفتن ذ البذاء
فحش گفتن الجذو مثل الجثو الحذو نعلین برابر کردن
و جدا بریدن و در برابر کسی یا چیزی افتادن الغذو بول را

الغذل

الغذار فتن آب جستن الهذو بیهوده گفتن ر
الثرو بسیار کردانیدن الثرو دامی از پیش
رفتن و درنیان بیفتادن و وعید کردن السرو
جامه از کسی واکردن و ا... از کسی بردن و مهتر
شدن الضرو شاریدن خون از جراحت العرو
بکسی آمدن و چیزی رسیدن الغرو سرشتم چیزی
کردن الفرو در شهرها گردیدن الکرو گوی بازیدن
المهرو زدن بعصا ز الزو والخزو مقهور کردن
العزو بکسی و اخوانی الغزو قصد کردن و بجنگ
کسی شدن النزو بر جستن النزاء والنزوان بر جستن
کشتن بر ماده س الجسو خشک شدن چیزی
از باد سرد الحسو اشامیدن الرسو استوار شدن
العسو خشک شدن پوست بر تن و درشت شدن
دست از کاری کردن الغسو تاریک شدن الفسو
معروف القسو والقساوة سخت دل شدن الکسو جامه
پوشانیدن

ش الحشو آکندن الخشو خرما تبه بار آوردن درخت
الرشو رشوة دادن العشو والعشو نزدیک شدن
بامید نیکویی و نزدیک آتش شدن برای بردن
و بعدی بالی فی اعراض کردن از چیزی و بعدی بعن
الفشو آشکارا شدن خبر ص العصو بعصا زدن
القصو کنار گرفتن شتر بریدن النصو موی پیشانی
گرفتن ض النضو جامه بر کشیدن و مسافت قطع کردن
و سبقت گرفتن ستور بر دیگران النضو خضاب
زایل شدن ط الخطو گام نهادن السطو حمله بردن
و بعدی بعلی و گرفتن و بعدی بالباء الوطو قرار گرفتن
الغطو و ابو شدن تاریکی شب همه چیزی را القطو
گام نزدیک نهادن از نشاط المطو نیک راندن ستور
در سفر ع البعو جنایت کردن الرعاء خواندن القعو
بر جستن نر بر ماده غ الثغاء بانگ کردن گوسفند
الرغاء بانگ کردن شتر الصغو میل کردن الصغاء

بانگ کردن روباه و گربه اللغو نا فی جام گفتن ف
الجفاء جفا کردن و قرار نا یافتن چیزی بر جای
خویش و الثانی یعدی بعن الخفو برق ضعیف
جستن الرفو آرام انیدن الصفاء صافی شدن
الصفو تمام شدن و دراز شدن و بسیار شدن
الطفو بر سر آب آمدن چیزی العفو جرم فرا گذاشتن
از کسی و بعدی بعن و نزدیک کسی شدن با مید احسان
و نا پیدا کردن اثر و بسیار کردانیدن العفو بسیار شدن
العفاء نا پیدا شدن الغفو والقفو از پی فرا شدن
الهفو بر جنبانیدن مرغ ق الزقاء بانگ کردن
کوف و آنچه بدان ماند المقو روشن کردانیدن آیینه
و دندان النقو مغز از استخوان بیرون کردن
ک الذکاء افروخته شدن الزکاء بالیدن
کشت و افزون شدن و بصلاح آمدن الشکایة والشکوی
و الشکیة والشکاة گله کردن المکاء شفیلیدن

ل البلاء آزمودن و نعمت دادن و مکروه رسانیدن
التلاوة خواندن التلو از پی فرا شدن و فرو گذاشتن
الجلاء از خان و مان بیرون کردن و بیرون شدن
الجلاء زدودن الجلاوة جلوه کردن الحلاوة شیرین شدن
الحلوان کسی را چیزی دادن بکاری که کرده باشد و رسم هدیه
الخلاء و الخلو و الخلوة خالی شدن و بگذشتن الدلو بیرون
کشیدن دلو از چاه و جزآن و نرم راندن شتر السلو
زایل شدن اندوه و عشق العلو بلند شدن و بزرگوار شدن
و غالب گشتن و بر زبر چیزی شدن الغلو از حد در گذشتن
الغلاء گران شدن نرخ الفلو بچه از شیر باز کردن
الفلو دود له زدن و بر تاو بریان کردن و راندن بعنف
م السمو بلند شدن الطمو بر تر آمدن آب و رفتن در یا
النماء بالیدن و افزون شدن ن الحنو خم دادن و مهربانی
کردن و الثانی یعدی بعلی الدنو نزدیک شدن الرنو دایم
نگریستن و یعدی بالی الزناء باریک کردن بسیار السنو

آب کشیدن العنو فروتنی نمودن و اسیر گشتن
القنو نگه داشتن کو سفند از بهر نتاج المنو بیازمودن
ه الزهو بای از سم باز نهادن الزهو سرخ شدن
غوره خرما و کبر کردن السهو غافل شدن الطهو پختن
و بریان کردن و یفعل فیه لغة اللهو بازی کردن یقال
لها به ومن المضاعف الجب خادم کردن و بریدن کوهان
و جز آن و غلبه کردن بجمال الجب بو بیدن و دراز
شدن نبات الذب و اراندن الرب تمام کردن و افزون
کردن و پروردن و مهتری کردن و جمع کردن السب
دشنام دادن الشب بر انگیختن آتش و جنگ و افروختن لون
الشباب و الشبیب بر سکیزیدن اسب و یشب فیه لغة
الصب ریختن الضب دوشیدن ناقه العباب خوردن
بیهیب العباب موج زدن دریا الکب بروی افگندن
و کلی و همه کردن ریسمان الهب از خواب بیزار شدن
الهبوب باد بر جستن ت البت بریدن الحت تراشیدن

الت لحاح کردن در سوال الفت مثل الوط الفت
خرد مرد کردن الفت پسته روفتن و سخن چینی کردن
اللت تر کردن پست و جز آن المت نزدیکی جستن بکسی
برای سببی و هو مثل المت ایضا ث البث بر اگندن
کردن و اشکارا کردن راز الحث از بن بر بدن و تر سانیدن
الحث بر کاری و زو لیدن الرث بر قفا زدن ج
البج شکافتن الحج کردن و بحج بر کسی غلبه کردن
الزج جنبانیدن الزج آهن بن نیزه بر کسی زدن
الشج سر شکستن و مسافت قطع کردن و قوت شراب
باب شکستن الفج بای از هم باز نهادن الحج آب از دهن
بیند اختن و جز آن ح الدح نهان کردن در زیر خاک
الرح گسترده کردن السح ریخته شدن
آب و ریزانیدن الشح بخیلی کردن و المستقبل یشح
خ الوخ سپوختن الصخ کر کردن النخ راندن ستور
د البد دور کردن و پراکنده کردن الحد بریدن

الجد بوش کردن و یجد فیه لغة الجد کنارهای جوی
بدید کردن و حد زدن و باز داشتن الحد از سوگ داشتن
زن بشوهر و یحد فیه لغة الخد زمین شکافتن
الرد جواب باز دادن و باز گردانیدن و امانت باز دادن
السد استوار کردن رخنه الشد استوار بستن
و یشد فیه لغة و دویدن و حمله بردن الصد بگردانیدن
الصدود و الصد گردیدن الصدید بانگ کردن
و یصد فیه لغة الضد بو کردن العد شمردن القد
بریدن و دریدن الکد رنجیدن و رنجانیدن اللد
دارو بیک جانب دهن فرو گذاشتن و بر خصم غلبه کردن
درو قت جدال المد کشیدن و افزون کردن آب و افزون
شدن و در ضلالت فرو گذاشتن الهد شکستن بنا
و شکستن اندوه و مصیبت خداوند را ذ البذ
غلبه کردن الجذ و الحذ بریدن الشذوذ تنها ماندن
و یشذ فیه لغة الفذ بر بو تیر نهادن و کی انهاء بو نویدن

الهذب شتاب خواندن ر التزود دست بیفشاندن
الجرّ کشیدن و بخوظ کردن سخن الجرّ گرم شدن
الدرّ شیر و باران فرو گذاشتن الدرور و الدرّ فرو آمدن
و یدرّ فیه لغة الذرّ نمک و آنچ بدان ماند بر جای پراکندن
الذرور بر آمدن آفتاب و ماه و ستاره و روشنائی الزرّ
بر بند کردن و جامه را بندینه در بستن السرّ ناف
کودک بریدن و بر ناف زخم کردن السرور شادمانه
کردن الشرّ چیزی بآفتاب گستردن تا خشک شود الصرّ
بستن سر صره و سر پستان و راست بداشتن ستور گوش را
الضرّ گزند کردن الطرّ تیز کردن و شکافتن کیسه
الطرور نیک بیرون آمدن سبلت العرّ سرگین در کشت
زار زدن و کسی را غمگین کردن و کسی را بگناه آلوده کردن
الغرّ چینه دادن مرغ بچه را بمنقار الغرور فریفتن
الفرّ و الفرار بدندان ستور نگریستن القرار آب سرد
بر کسی ریختن و قرار دادن حدیث در گوش مستمع
و مسرور کردن

مرغ بمنقار النشر آشکار کردن و باز کردن
نامه و جامه و بر یزیدن عبارت و زنده کردن النشوز
زنه شدن النصر و النصرة یاری کردن النضرة
تازه روی کردن النظر چشم داشتن و نگریستن
و الثانی یتعدی بالی النفور و النفار رمیدن و ینفر
فیه لغة النقر دانه چیدن مرغ و شفیلیدن
و عیب کردن و کنده کردن در چوب الهجر و الهجران
از کسی بریدن الهجر و الکفتن در خواب یا در بیماری
الهجر زانوی شتر بستن الهدر بیهوده گفتن
ز البزوز بیرون آمدن الحجز باز داشتن الرجز
شعر رجز گفتن الرکز نیزه بزمین فرو بردن
الرمز پوشیده گفتن و اشارت کردن بچشم یا بلب
یا بابرو الطنز افسوس داشتن اللکز بر سینه زدن
المرز بچنگال گرفتن النجز حاجت روا شدن النشوز
ناسازگاری کردن زن با مرد و مرد با زن و برتر
نشستن

و بر تری جستن و ینشز فیه لغة النقز و النقزان
بر جستن و ینقز فیه لغة النکز گزیدن مار
س البجس راندن آب الجوس بیفسردن الحراسة
پاس داشتن و نگاه داشتن الخنس بیک کمال پسماندن
الخنوس و اپس شدن و پنهان شدن الدرس و الدراسة
علم خواندن الدروس ناپدید شدن و کهنه شدن
و حیض شدن زن الدرس ناپدید کردن الدموس
تاریک شدن شب الرجس پلید کردن ابر و باران
الرکس و اپس گردانیدن الرمس در خاک پنهان کردن
و ناپدید شدن شب السدس ششیک مال بستدن
الشماس تند نادلول است الطمس ناپدید کردن
الطموس ناپدید شدن و یطمس فیه لغة العرس
دست شتر با گردن بستن العطاس عطسه زدن
و یعطس فیه لغة العنوس دیر در خانه بماندن دختر
و یعنس فیه لغة الغمس بآب فرو بردن الغموس باب
فرو شدن

الفجس نازیدن و تکبر کردن الکنس خانه [illegible] رفتن
اللقس استهزا داشتن و لقب کردن اللمس بسودن و مجامعت
کردن و یلمس فیه لغة المرس مثل المرث المکس باژ ستدن
و جنایت کردن الملس خصی کردن بکشیدن النخس سر انگشت
یا چوب فرا کسی زدن الندس طعنه زدن النعاس
نویدن النقس مثل اللقس النقوس ترش شدن النکس
سرنگون کردن و سر فرو افکندن ش البطش سخت
گرفتن و یبطش فیه لغة الخمش خراشیدن
و یخمش فیه لغة الرقش نبشتن العرش خانه کردن
و بنا کردن از چوب و یعرش فیه لغة الفرش گستردن
النبش نباشی کردن و نبات بر کندن النجش صید
برانگیختن النجاشة زود گرفتن النفش واخیدن
موی و پشم و جدا کردن گوسفند شب بی شبان
النقش نقش کردن و خار از پای بیرون کردن ص
الخرص حزر کردن و دروغ گفتن الخلوص ویژه شدن

و بکسی دسیدن الخلاص رستن الحموض فرو نشستن
اماس الرقص پای کوفتن و بهو به رفتن شتر القفص بند
بچنکال کرفتن القماص بر سکیزیدن النحص راعز شدن
ستور النشوص مثل النشوز النقص کم کردن النقصان
کم شدن **ص** البروض بر بی آمدن نبات بارزه و عطا
اندک دادن الحموضة ترش شدن و حمض فیه لغة
الرفض بر انداختن و یرفض فیه لغة و فرو کذا شتن
الرکض بپای زدن و دوا نیدن ستور و دویدن المخض
فرا زدن غوره و جنبانیدن چیزی و یمخض فیه لغة
النفضان جنبیدن و ینفض فیه لغة النفض بیفشاندن
النقض شکستن عهد و تاب باز دادن ریسمان و باز کردن بنا
ط البسط کسترانیدن السوط دارو در بینی افکندن
السقوط بیفتادن السمط بابوست بریان کردن الشرط
شرط کردن و نیش در پشت زدن و یشرط فیه لغة
الفرط از پیش شدن و بشتابیدن القمط بستن پای

کوسفند

کوسفند بستن القنوط نومید شدن و قنط فیه لغة
اللقط برچیدن المرط موی برکندن المسط دست
در رحم ناقه کردن و بیرون کرفتن آب نخل تا بار نکیرد
المشط موی شانه کردن المقوط سخت نزار شدن شتر
النبوط بیرون آمدن آب از قعر چاه النشط کره زدن
مار بدندان و از جای بجای شدن و بستن کره برفو و وا
کشادن کره برفق النقط نقط بر زدن **ظ** اللمظ
زبان کرد دهان بر آوردن **ع** الطلوع بر آمدن آفتاب
و مانند آن و بالا بر شدن و بنزدیک کسی شدن
و از روی فرا کسی کردن تا ترا ببینند و یعدی بعلی
و روی از کسی بکردانیدن تا ترا نبینند و یعدی بعن
الفقوع سخت زرد شدن النبوع مثل النبوط و ینبع
فیه لغة الهموع دویدن اشک از چشم و باران از میغ
و یهمع فیه لغة **ع** البزوغ بر آمدن آفتاب و ماه
النزغ تباه کردن ستور النبلوغ رسیدن الدباغة

بوست براستن

کوسفند

و یدبغ فیه لغة السبوغ فراخ شدن الصبغ رنک کردن
و یصبغ فیه لغة الفراغ و الفروغ پرداخته شدن
و تهی شدن المضغ خاییدن و یمضغ فیه لغة **ف**
الخرف و الخلف کل بچیدن از زمین فرا کردن الخرف میوه
از درخت باز کردن الخلافة ایستادن بجای کسی الخلوف
تویح دهن روزه دار از حال بکشتن و تباه شدن نبیذ
الخلف تباه شدن مردم جنانک اصلاح نپذیرد الرجف
لرزیدن الرسفان و انیل رفتن الرشف مکیدن الرصف
پی بر پی نهادن و سخن بیوستن الرعاف خون از بینی
بیامدن و یرعف فیه لغة السرف خوردن درخت شتم
درخت را السقف بنا را آسمانه کردن السلف زمین را
ماله راست کردن السلوف از پیش بگذشتن الشسوف
باریک میان شدن العزوف رغبت از چیزی بکردانیدن
العکف باز داشتن العکوف روی فرا چیزی
آوردن و جای مقیم شدن و یعکف فیه لغة الکف بوشیدن

خبر کمین را

و یکرف فیه لغة الکنف نکه داشتن و یاری کردن
و حظیره ساختن شتر را اللصف درفشیدن النصف
نیمه چیزی رسیدن و نیمه از روز کذشتن النصافة
خدمت کردن النقف شکافتن حنظل الکنف باز ایستادن
باران و باز ایستادن **ق** البثق ویران کردن سیل بند را
البرق و البرقان درخشیدن البرق تهدید کردن
و زیت در طعام کردن البزق و البسق و البصق خیو
بیفکندن البسوق دراز شدن درخت البلق بکشادن
در الحرق سوهان ساییدن و دندان از خشم بر هم
ساییدن الخفق و الخفقان جستن دل و باد و جنبیدن
علم و یخفق فیه لغة الخلق آفریدن و دروغ کفتن و تقدیر
کردن الخلوق خو کردن الدفق ریزانیدن آب الدلوق
شمشیر از نیام بیرون آمدن الدلق شمشیر از نیام
بیرون کردن الدمق دندان کسی بشکستن و در شدن
در سرای کسی شدن الذرق سرکین افکندن مرغ

الرّتق سر ستور در ربقه آوردن • الرّتق بستن •
الرّزق روزی دادن • الرّشق تیر باران کردن •
الرّفق چیزی کردن و دشت شتر با کوان بستن •
الرّمق والرّموق بکسی نگریستن • الرّزق طعنه زدن
کسی را بزو بین و سرگین افکندن مرغ • السّموق
بلند شدن • الشّروق مثل الطّلوع • الشّرق کوش
کوسفند بشکافتن • الصّدق راست گفتن و راست
کردانیدن وعده • الطّرق کشتی کردن شتر و سنگ
زدن کاهنان و بچوب زدن پشم و پنبه تا خسته کی شود •
الطّروق آمدن بشب • الطّلاق رها شدن زن
از عقد نکاح • و طلقت فیه لغة • الطّلق دو شبه
راه ماندن میان کسی و میان آب • العرق کوشت از استخوان
باز کردن و بخوردن • العلق بر کسی درخت خوردن • الغبق
شراب شبانکاهی کردن • الفتق شکافتن و بکشادن
و باز کردن دوخته • الفرق والفرقان جدا کردن

الفسوق

الفسق والفسوق بیرون آمدن از فرمان
خدای عزّ و جلّ و یفسق فیه لغة • اللّمق نبشتن
و ستردن و هو من الاضداد • المذق می و شیر
باب آمیختن و دوستی ناپاک داشتن • المرق
والمروق بیرون کذشتن تیر از نشانه و از دین و سنت
بیرون آمدن • المرق خوردی بسیار در دیک کردن •
المشق مثل المزق • المشق زود نبشتن و زود طعنه
زدن و زود خوردن و موی شانه کردن • الملق ستردن
لوح و شستن جامه و زدن بعصا • النّبق الکتابة
مخفف شدن • النتق بر کندن و بیفشاندن •
النّزق سبقت کرفتن ستور بر دیکران • النّسق ترتیب
کردن • النّفاق روان شدن آخریان • النّفوق
مردن ستور • النّمق نبشتن • ک البتک کوش
از بن بریدن • البروک فرو خفتن شتر • البشک در زدو ختن
دور باردون و دروغ کفتن و شتاب رفتن ناقه • التّرک

دست بداشتن • الحلوکة والحلوک سخت سیاه
شدن • الحنک لویشه بر ستور کردن و کام کودک
مالیدن و یحنک فیه لغة • الدّلک مالیدن • الدّلوک
بکشتن آفتاب در وقت زوال و فرو شدن • الدّموک
زود رفتن • الرّبک بیامیختن • الرّکان در بن شتر
الرّموک مقام کردن بجای • السّلک در آوردن چیزی در چیزی
السّلوک راه سپردن • السّمک بلند کردن و بلند شدن •
العرک مالیدن کوش و ادیم • العروک والعراک حیض شدن
زن اوّل بار • العلک خاییدن • الفتک ناکاه کشتن و یفتک
فیه لغة و یعدی بالباء • الفرک مالیدن جامه و خوشه
و جز آن • الفتوک مقام کردن و ستیزه کردن • اللّبک
بیامیختن • النّسک قربان کردن از بهر خدای عزّ و جلّ
و عبادت کردن • ل البذل بذل کردن • البزل شکافتن •
البزول بر آمدن دندان نیشتر • البسول دلیر شدن
البطل والبطلان والبطول باطل شدن • البطالة بیکار
بیکار شدن

البقل و

البقل والبقول ریش بیرون آمدن • البکل بیامیختن •
التّبل تباه کردن • الثّقل خو بیفکندن • الثّفل برکرانیدن •
الجبل آفریدن • الجدل تافتن • الجمل جمع شدن کداختن •
الحجل والحجلان رفتن بیک پای کلاغ • الحصول حاصل آمدن •
الحصل باز داشتن • الحضلان مشی الغضبان • الخذل
والخذلان فرو کذاشتن • الخمول بی نام شدن • الدّبول
سرکین در کشت زار زدن و جز آن تا بصلاح آید • الدّجل
دروغ کفتن • الدّخول در آمدن • الدّغل صلح افکندن
میان قومی • الذّبل باریک میان شدن • الذّبل والذّبول
پژمرده شدن • الرّفل خرامیدن • الرّکل بپای فرا کسی
زدن • الرّمل حصیر بافتن • الرّمل والرّملان پوییدن •
السّدل جامه دور فرو کذاشتن • السّعال خفیدن •
الشّغل والصّقل زدودن • السّمل چشم برکندن و میان
مردم صلح افکندن • السّمول کهنه شدن جامه •
الشّکل شکال بر اسب نهادن و عجم و نقط کتاب زدن

الشمول همه را فرا رسیدن وشمل فیه لغة والکسر افصح
الشمول ایضا باد شمال آمدن العتل کشیدن بعنف
ویعتل فیه لغة العذل ملامت کردن ویعذل فیه لغة
العضل از شوهر کردن باز داشتن ودر زستن با زن
تا خود را باز خرد ویعضل فیه لغة الغفول غافل
شدن الغمل میوه در زیر چیزی کردن تا بپزد وجامه
بسیار بر خود افکندن تا عرق آید الفضل افزون شدن
القبالة پایندانی کردن الکمال تمام شدن والماضی کمل
المثلة مثله کردن المثول پیش کسی بپای ایستادن
المحل شغبه بستن دست ومحل فیه لغة المذل تنگ دل
شدن از نوشتن راز ومذل فیه لغة المطل مدافعت
کردن وام المقل بآب فرو بردن المکل گرد آمدن آب
در میان چاه وبسیار شدن النبل نیک دانا شدن النثل
خاک از چاه بیرون کردن النجل انداختن وشکافتن
وزادن النخل بیختن ووبیختن کردن النزل دلو از چاه بیرون
کشیدن

النسول پر وپشم وموی از حیوان بیفتادن
وبیفکندن النشل گوشت از دیگ بیرون کشیدن
النصول زایل شدن خضاب وسخت شدن
تیر در جای چنانک بیرون نیاید وهو من الاضداد
النصل تیر انداختن النقل فا وابردن بازو جبران
وبار بر جامه دوختن النکول از دشمن یا از سوگند
باز ایستادن الهمل والهمول والهملان دویدن اشک
از چشم البغام بانک کردن آهو وشتر وبغم
فیه لغة الحثوم مثل اللبود وجثم فیه لغة
الحجامة حجامت کردن الحجم دهن بستن الحکم
لگام بر دهن اسب کردن الحکم حکم کردن الحلم خواب
دیدن الخدمة خدمت کردن الرجم سنگسار کردن
ونفرین کردن وبپندار سخن گفتن الرزام نزار شدن
شتر چنانک حرکت نتواند کردن الوسم نشانی
نهادن الوشم مثل الوسم الرقم نبشتن الوکم بر شتم
نشاندن

الزعم دعوی کردن الزعامة پایندانی کردن
السجم ریختن اشک السجوم ریختن اشک السهوم
گونه روی بگشتن وسهم فیه لغة السلم باداش
دادن ودهن کسی بر شوت بستن العجم آزمودن
دندان بر چیزی نهادن تا سخت است یا سست
وعجم فیه لغة العرم گوشت از استخوان باز کردن
الغرام شوخی کردن کودک الفقم والفقوم در پیش
شدن الکمان پوشیدن الکدم گزیدن ویکدم فیه لغة
اللحم مثل العرق وبلحم فیه لغة اللقم دهان کسی
بستن وجز آن اللکم مثل اللکز النجم بیرون آمدن
فتنه وسنان وبر آمدن سرو ونبات الهجوم ناگاه
فراز رسیدن وچشم بگو فرو شدن ودمه شیر شتر
بدوشیدن البین والبینونة دور شدن
وبین فیه لغة الثمن هشت یک مال ستدن الجبن
بددل شدن وجبن فیه لغة الحجن فراهم شدن کشیدن

الحرون والحران حرونی کردن ستور الحزن اندوهگین
کردن الحضن در زیر پر گرفتن مرغ خایه را الحضانة
دایگی کردن الحقن باز داشتن شیر در وعا وباز داشتن
خون کسی از ریختن وباز داشتن بول الختن والختانة
ختنه کردن ویختن فیه لغة الخزن نگاه داشتن مال
الدجون ایستادن بجای الدجن فرا پوشیدن میغ
آسمان را الدخن دود کردن الدهن بروغن چرب کردن
وزدن بعصا ویدهن فیه لغة الذقن بر زنخ زدن الرجون
ایستادن بجای الرزن برکرانیستن الرسن افسار بر ستور
کردن الرصن تمام کردن الرطانة بجز تازی سخن گفتن
الرکون سوی کسی چسپیدن ورکن فیه لغة والکسر افصح
السجن در زندان کردن السدانة خدمت کعبه کردن
السکون آرامیدن السمن روغن گاو ویا گوسفند در طعام
کردن ویا کسی را روغن گاو ویا گوسفند دادن الشجن
اندوهگین کردن الشطون بی نیاز شدن آهو بره از مادر

الشطن استوار بستن رسن • الشطون دور شدن •
الشفون نکو نگریستن بچیزی کالمتعجب منه او الکاره له •
الطعن نیزه زدن و عیب کردن و یطعن فیه لغة • العثن
دود کردن • العرن پوستی در بینی ستور کردن و یعرن فیه لغة •
العلن و العلون آشکارا کردن و علن فیه لغة • الغمن خرما
در زیر چیزی کردن تا برسد • الفطنة دریافتن • القرن
حج و عمره بهم کردن • القرن با یکدیگر قرین کردانیدن •
و یقرن فیه لغة • القطون مقیم شدن • الکمون نهان
شدن • الکهانة اخترگوئی کردن • اللبن شیر دادن
و بچوب زدن کسی را با بسنک و یلبن فیه لغة • اللسن بزبان
بر کسی فراط کردن • المجون باک نا داشتن از هرچه بزبان آید •
المرون خو شدن بر کاری • الهدون مثل السکون •
ومن الاجوف ب الثوب و الثوبة و المتاب از گناه
باز داشتن و توبه دادن کسی را و الثانی یعدی بعلی •
الثوب باز گشتن • الجوب بریدن و مسافت قطع کردن •

الذوب
و سوراخ کردن • الحوب گناه کردن و یحسب فیه لغة کذا لخته
شدن و واجب شدن حق • الذوب و الذؤوب ماست شدن •
الشوب بیامیختن • الصوب باران باریدن • و رسیدن
بچیزی • چیزی از هوا فرو آمدن آمدن • القوب شکافتن
مرغ خایه را • اللوب و اللؤاب و اللووب تشنه شدن •
النیابة ایستادن بجای کسی • النوب کسی را کاری صعب رسیدن •
ت الحوت فرو آمدن مرغ از آسمان بر صید خویش
الفوت در گذشتن • القوت طعام و علف دادن بقدر حاجت •
اللوت باز داشتن و بگردانیدن و یلیت فیه لغة •
الموت مردن ث الروث سرگین افکندن ستور •
اللوث عمامه در سر بستن • الموث مثل المرث ج
الحوج حاجتمند شدن • العوج ایستادن بجای
و باز داشتن و باز گردانیدن ستور • الموج آشوب
کردن آب و بهم در شدن سرهمان ح البوح پیدا
کردن راز و یعدی بالباء • الرواح شبانگاه کردن •

و در شبانگاه رفتن • الصوح چیزی را بشکافتن •
الفوح بوی خوش دمیدن • اللوح تابیدن و تشنه
شدن و رنگ بگردانیدن • النوح و النیاحة نوحه
کردن خ النوخ و التنوخ بپای و مانند آن بچیزی
نرم فرو شدن • الدوخ خوار کردن و خوار شدن • و درشتیها
کردن • السوخ مثل التوخ • الفوخ بیرون آمدن
باد از مردم و هو ایضا مثل الفوح د الجود سخاوت
کردن • الجود نیک باریدن باران • الجودة نیک شدن
الجؤدة نیک رو شدن اسب • الجؤاد تشنه شدن • الجود
جان بدادن • الذود • الذیاد و راندن چیزی را از چیزی
الرود و الریاد جستن آب و گیاه و آمد و شد کردن •
السیادة و السودد مهتر شدن • العود باز گشتن • العیادة
بیمار پرسیدن • القود بردن • القود و القیاد و القیادة
کشیدن • الهود و الهیادة توبه کردن و جهود شدن •
و باز آمدن ذ العوذ و العیاذ پناه گرفتن بکسی و باز د
داشتن
الاوذ

و سرد کردن و سرد شدن • الکر باز گردانیدن •
الکرور و الکر باز گشتن • المرور بگذشتن و یعدی
بالباء و بعلی ز البز ربودن • الجز درودن کشت
و بریدن پشم از گوسفند • الحز بریدن سر با آنچه دیگر
الخز برجستن بر دیوار نهادن • الرز کارد بر زمین فرو
بردن • العز غلبه کردن • الفز از جای بجستن •
اللز مثل الشد • الهز جنبانیدن س البس نرم راندن
و خرد خرد کردن و تر کردن بست و مانند آن • الجس بسودن •
الحس کشتن و بشانه کردن ستور • الدس پنهان کردن و پنهان
فی بنیادن • الرس ... کردن و میان دو تن صلح افکندن و با خویشتن
اندیشه کردن • العس بشب گشتن از برای نگه داشتن
دزدان • العش عیب کردن بر سخن کسی • القس از پی فرا
شدن • المس بسودن و یمس فیه لغة و الفتح افصح •
النسوس سخت بریان شدن نان ش الجش بلغور کردن
و پاک کردن جاه از وحل • الحش افروختن آتش و گیاه دادن
بستور

وكباه درودن الخش برسر درىنى شتى كردن الرش آب زدن
واندك باريدن الطش اندك باريدن الغش خيانت كردن
المش دست درچيزى درشت ماليدن ناچيز بش از وبرون الهش
برك از درخت فرو كردن براي كوسفندان ص الحص موي كم
ريزانيدن ونيز دلكردن كسي را الخصوص خاص كردن الرص
تنك در يكديگر درآوردن و استوار برآوردن بنا القصص
قصه بركفتن واز پي فرا شدن القص موي پخچيدن
النص نيك براندن وبرداشتن واشكارا كردن ض الحض
بركاري فرو ليدن الرض خرد مرد كردن الغض فرو خوابانيدن
چشم وفرود اشتن آواز وكم كردن قدر كسي الفض شكستن
وپراكنده كردن القض سفتن الهض شكستن ط البط
شكافتن ريش وجراحت الحط فرو افكندن الخط نبشتن
الشطوط دور شدن ويشط فيه لغة الوط دريدن
بدراز نا الوط سر كسي بآب فرو بردن وفرا پوشيدن
القط بريدن پهنا اللط فرو كذاشتن پرده المط كشيدن

ظ الشظ چوب در كوشه جوال كردن الكظ بر آوردن
طعام شكم را ع الدغ سپوختن بعنف ف الحفوف
كرد چيزي بر آمدن الحف كرد در آوردن الرف مزيدن
آب دهن در وقت بوسه دادن الزفاف زن را بخانه
شوهر آوردن السف بافتن برك خرما الشف نزار
كردن واندوهكين كردن الصف رسته كردن القفوف
موي بانبغ خاستن الكف باز داشتن وباز ايستادن ودريدن
بيفكندن شير اللف درپيچيدن ق الحق درست شدن
وسزاوار كردانيدن الدق كوفتن الزق چينه دادن
مرغ بچه را بمنقار الشق شكافتن ودريدن وتفريق كردن
جماعت وچشم بهن باز نهادن المشقة دشوار امدن
ودشواري بر كسي نهادن العق شكافتن وكشتن كوسفند
در وقت زادن فرزند وموي باز كردن العقوق نافرماني
كردن كسي را كه حق او واجب باشد ك الكك كردن كسي
بشكستن وانبوهي كردن الحك خاريدن وپيچيدن چيزي
دردل

الدك خرد مرد كردن الزك كاردر كردن كسي كردن
الشك بكمان افتادن وبهم باز دوختن الصك جلد كردن وكوفتن
الفك آزاد كردن وبند از جاي بياوردن ونيز شكستن وكردن
باز ستدن الملك مكيدن ل البل تر كردن ورحم پيوستن
التل بر روي افكندن الثل خاك از چاه وتباه كردن نظام
كار الجل شكل چيدن الحل كشادن الحلول فرو آمدن الخل
استوار كردن تنگ كلال الدل راه نمودن السل بركشيدن
شمشير وجز آن الشل والشلل رانيدن الطل باطل كردن
خون العل دوبار شراب خوردن ودلفتن وبعل فيه لغة
الغل با كردن بستن الغلول خيانت كردن در غنيمت الفل
شكستن ورخنه كردن الملّ خمير در زير آتش كردن وشتابان
وجامه را در بك درز دوختن م الثم كرم كردن وبنو نيك
طعام بخوردن الجم بيكرد تا بسر الجمام آسوده شدن
ستور الجمام كرد آمدن آب وبسيار شدن الحم كرم كردن
آب وكداختن دنبه الخم پاك كردن چاه وفرا رفتن خانه

الدم بپيچيدن الذم نكوهيدن الرم واصلاح آوردن
خلل الزم مهار بر شتر كردن السم زهر دادن وزهر
در طعام كردن الشم بوييدن وشم فيه لغة والفتح
افصح الصم استوار كردن سر شيشه الضم فرا هم آوردن
الطم پيراستن موي وافزون شدن چيزي وبو بر چيزي در آمدن
وچاه انباشتن الغموم همه را فرا رسيدن الغم فرا پوشيدن
وغمكين كردن القم فرا رفتن خانه الكم بنهادن بر سر چيزي
نهادن اللم كرد كردن واصلاح آوردن النم والنميمة سخن
چيني كردن وينم فيه لغة الهم قصد كردن وكدازانيدن
واندوهكين كردن ن الجنون والجنان در آمدن شب وتاريكي
بعلي الجنون ديوانه شدن ونيك باليدن كياه وپرياد
شدن آواز مكس ونشاط كردن ايشان در آن والفعل منه
جن يجن الجن دفن كردن السن زره بهمنشتن فرو كذاشتن
وتيز كردن كارد وريختن ونيك چرانيدن ونهادن نهادن
الشن ريختن بعنف وغارت كردن الظن كمان بردن ومتهم
كردن

العُنُونُ وَالعَنَنُ چيزی فرا پيش آمدن وعِنَ فيه لغة
الفَنُّ راندن الكَنُّ فرا پوشيدن المَنُّ نعمت دادن ومنت
بر نهادن وتعدی فيهما بعلی بريدن وقوت بی دادن وکاستن
ومن المهموز الفاء د الأَبَدُ رميدن ويأبِدُ فيه لغة د الأَخْذُ
فرا گرفتن ر الأَبْرُ والإبار گشنی دادن خرما ويأبِرُ فيه لغة
الأَثْرُ روايت كردن الأَجْرُ مزد دادن ومزدور گشتن
الأَشَرُ بريدن چوب بارّه الأَمْرُ فرمودن وبسيار گردانيدن
الإمارة امير شدن ق الإِبَاقُ گريختن بنده ك الأُدُولُ
مقيم شدن بجای الأَكْلُ خوردن استرا را ل
الأَجْلُ شور انگيختن الأُفُولُ فرو شدن آفتاب وماه وستاره
والغابر من هذه الخمسة الى هاهنا يَفْعُلُ ويَفْعِلُ
الأَكْلُ خوردن الأَهْلُ سيزن الأَهْلُ كدخدا شدن والامر
والأمر من الأخذ والأكل خذ وكُلْ والباقي على القياس
ن الأَبْنُ متهم كردن الأَوْنُ والأَسُونُ از حال بگرديدن آب
والغابر من هذه الثلاثة الى هاهنا يَفْعُلُ ويَفْعِلُ ومن المضاعف

المهموز الفاء

المهموز الفاء ب الأَبُّ عزم رفتن كردن د الأَدُّ باز داشتن آواز
شكم شتر ر الأَرُّ مجامعت كردن ز الأَزُّ از جای بجهدن
وبر انگيختن س الأَسُّ بانگ بركو سفند زدن ش الأَشُّ روی
فرا چيزی آوردن بنشاط ل الأَلُّ بحربه زدن ودرخشيدن
لون م الأَمُّ قصد كردن وبرميانه سر زدن الإمامة امامی
كردن ومن الاجوف المهموز الفاء ب الأَوْبُ والإياب باز گشتن د الأَوْدُ
بدرد آوردن وبرنج آوردن وگران بار كردن ومايل گشتن
آفتاب بگاه روز س الأَوْسُ عوض دادن ل الأَوْلُ باز گشتن
وبصلاح آوردن مال وبسته شدن عسل وقطران الإيالة
سياست كردن ونگه داشتن ن الأَوْنُ خوش گشتن وآرميدن
ومن الناقص المهموز الفاء ن الأَتْوُ والأَتْيُ والإتيان آمدن ويأتِي فيه
لغة الإتاوة رشوة دادن د الأَدْوُ فريفتن س الأَسْوُ دارو
كردن جراحت ل الأَلْوُ تقصير كردن وتوانستن ومن الاجوف
المهموز اللام ب البَوْءُ باز گشتن واقرار دادن وهمتا بودن
در قصاص س السَّوْءُ والمساءة والمسائية والسوائية

اندوهگين كردن ن النَّوْءُ بگرانی برخاستن وگران كردن وسقفتادن
باب فَعَلَ يَفْعِلُ بفتح العين في الماضي وكسرها في الغابر
ب التَّرْبُ خاک برچيزی كردن الثَّلْبُ نقصان كردن
الجَيْبُ عيب كردن الجَذْبُ كشيدن واز شير باز كردن الجُلُوبُ
پوست فرا آوردن جراحت ويجلُبُ فيه لغة الحَصْبُ سنگ
انداختن الحَطْبُ هيمه جمع كردن الخَرْبُ كهيدن بار الخَشْبُ
آميختن وتير تراشيدن اول بار وشعر گفتن چنانك ايد
نه بشوق الخَضْبُ والخِضَابُ خضاب كردن الشَّذْبُ مثل
التربا الشَّطْبُ پوست باز كردن الصَّرْبُ شير در هم
دوشيدن وبول باز داشتن الصَّلْبُ بر دار كردن الضَّرْبُ
زدن ورفتن وبيان كردن الضِّرابُ گشنی كردن شتر
الضَّرَبَانُ جستن رگ وجراحت از درد العَتَبانُ بيک پای
رفتن العَضْبُ گشتن بشمشير فراداون الغَصْبُ سر باز بستن
وخنو بر دهن خشک شدن وشاخها ودرخت همه باز بستن
وبستن گردن شتر وخائه گشتن العَضْبُ بريدن العَصْبُ ستم
ستدن

الغلب والغلبة

شوريدن
الغَلْبُ والغَلَبَةُ غلبه كردن القَسْبُ شربدن آب القَشْبُ
دادن وزهر كردن در طعام القَصْبُ عيب كردن وگوشت
باره كردن القَضْبُ بريدن القَطْبُ القُطُوبُ پيشانی فرا هم
كشيدن القَطْبُ آميختن القَلْبُ باز گردانيدن وباز گونه
كردن الكَتْبُ فراهم آوردن الكَذِبُ دروغ گفتن ويقال
كذابا وجب الكَسْبُ كسب كردن وحاصل كردن چيزی كسی را
الكَسْبُ گزيدن كژدم النَّحِيبُ گريستن در سينه
النُّحَابُ مثل النحاب النَّهِيبُ بانگ كردن آهو النَّصْبُ بر پای
كردن ونصب كردن حرف النَّعِيبُ بانگ كردن كلاغ الهَلْبُ
دوشيدن ناقه وموی چيدن الهَضْبُ در كاری شدن
ت البَلْتُ بريدن الخُفُوتُ بيارامدن آواز وبمردن
الرَّفْتُ خرد مرد كردن السَّبْتُ شنبه كردن وموی بشستن
وبشتاب رفتن وخفتن العَفْتُ شكستن الغَمْتُ گران شدن
طعام بر دل الكَبْتُ بر روی افكندن وهلاك كردن الكَفْتُ
فراهم آوردن اللَّفْتُ بگردانيدن النَّحْتُ تراشيدن النَّفِيتُ

دو شنبه زدن ديك • الهبث مثل الضرب الهرث دريدن جامه
وشكافتن گوشت وطعن كردن در كسي • الهفاث ريزيدن وبي‌كنف
شدن ث الثلث سيم شدن • الضبث سخت گرفتن
وزدن و بعدي بالباء • الطمث دوشيزگي بردن چنانك
خون آورد • العبث والعلث والغلث آميختن • النبث
والنبث باك كردن جاه • النفث دردميدن ج الحنج
لي ب زدن وتيز زدن • الحدج بالان بر شتر نهادن • وتيز
نگريستن بكسي وچيزي بكسي انداختن • وگناه كسي بر ديگري
نهادن • الخلج بنبه فرخيدن • الخنج • الخبلج نيزه زدن
الخدلج بچه افكندن شتر پيش از وقت • الزلج بلغزيدن
پاي لزسوي • النجج والشحاج بانگ كردن كلاغ واستر
الضرج بشكافتن • العسج بشتافتن • العسج بشتاب رفتن
الغفج زدن بعصا وشكافتن • الفشج پاي از هم باز نهادن للبول
وتفشج فيه لغة • الفلج والانجيدن درزمين مساحت كردن
المشج آميختن • النتج والنتاج بچه گرفتن از شتر وگوسفند

پرنمي

وآنچ بدان ماند • النسج بافتن • النشج والنشيج گريستن
بآواز • النفجان برجستن خرگوش • ولاف زدن • الهرجان نرم
رفتن نيز • الهرج بسيار كشتن وبسيار گفتن ودر مجامعت
افراط كردن ح المتح دادن • النتح والنبح والنبيح
بانگ كردن سگ • النضح آب بزدن وتشنگي نشاندن • اللجز
بنيره زدن • والغابر من المنح الي ههنا أفعل وبفعل • النكح
والنكاح زن كردن وشوهر كردن ومجامعت كردن خ
الفلخ بانگ كردن شتر كشتن • النتخ جشم بركندن ونتخ
فيه لغة د الجلد بنا زيانه زدن • الخرد آهنگ كردن • الحرود
روي بگردانيدن از قول • الحشد في امر آمدن • الحفد
شتافتن در خدمت • الحقد كينه گرفتن وحقد فيه لغة
الخضد خار از درخت بر زدن وخيار وآنچ بدان ماند در بري
خوردن • وانگور بلب از خوشه فرا گرفتن وپوست از چوب
باز كردن • ودست نشخ فرو آوردن تا از وفر ورنيزد • الرفد
ياري كردن وعطا دادن ورفد فيه لغة • الرمد هلاك
شدن •

ازان شيد ا...

الزبد كسي را مسكه دادن • الشرود والشراد رميدن
الصفد بند كردن • الصلود بيرون نيامدن آتش از آتش زنه
الضمد دارو بر جراحت بستن ودو دوستگاني بهم داشتن
العضد بچيدن • العضد ياري كردن وبر بازو زدن
ودرخت از بن بريدن • العقد گره بستن وسوگند بعهد
خوردن و پيمان كردن وبسته شدن مايع • العمد قصد كردن
وستون فراجاي نهادن • الغمد شمشير در نيام كردن
الفصد رگ زدن • الفقد گم يافتن • القصد قصد كردن
وچوب شكستن • النضد بر هم نهادن • الهرد مثل الهرث
د الجبذ كشيدن • الحنذ بريان كردن گوسفند ومانند آن
در زمين وچيزي بر اسب افكندن تا خوي كند • النبذ بيفكندن
ونبيذ كردن • النبذان مثل النبضان ر الجزر
شتر كشتن وكم شدن آب رود ودريا • الحتر عطا دادن
ويعدي باللام • الحزر حزر كردن • الحشر بجا شدن • الحشور
بجنه شدن • الحفر زمين كندن وبن دندان شوخ
گرفتن •

ورد لامش
تصحيح ما ...

الحفر خوار داشتن • الختر غدر كردن • الخطر والخطران
خراميدن وبر داشتن شتر دنبال را • الخفر والخفارة والخفارة
عهد بجاي آوردن • الخمر آرد سرشتن • الذبر والزبر نبشته
كردن ونبشتن • الزحر والزحير بجيدن شكم • الزفير
اول بانگ كردن خر ونالیدن • الزمر ناي زدن • الزمار
بانگ كردن شتر مرغ • السفر روي برهنه كردن وخانه
رفتن • السفارة بنلي كردن ميان قومي • الشبر بيدست
بيمودن • الصبر شكيبايي كردن وباز داشتن • الصفر شفيليدن
الصبر دسته كردن كتاب وما اشبهه • الضفر بافتن گيسو
ورسن • الطفر والطفور جستن • العتر والعتران جنبيدن
نيزه • العثر عثيره كشتن • العثار بسر درآمدن • العجر
فرو كدا شتن اسب دنبال را بر گوي خشته • العذر معذور داشتن
وختنه كردن وعذار ساختن اسب را او الضم في غابر
الثالث لغة • العسر والعسران بر داشتن شتر دنبال را
ويعدي بالباء • العسر وام باز خواستن در حال دست تنگي
غريم •

سطلوه ...

العشر دهم شدن • العصر فشردن • العفر در خاک مالیدن •
العقر ریش کردن و کشتن و پی کردن • العکر والعکور باز
گردیدن و تعکر منه لغة • الغدر بی وفایی کردن • الغفر
والمغفرة والغفران آمرزیدن • الغفر فرا پوشیدن
و واسیر شدن بیماری و جراحت • الغبر در کور کردن •
القتر نفقه بر عیال تنگ داشتن و بوی دلاف گوشت
دود گشتن و بریان کردن • القدرة توانا شدن و یعدی
بعلی • القدر اندازه کردن و نفقه بر عیال تنگ داشتن
و در دیگ پختن و کار بر کسی تنگ فرا گرفتن • القسر بستم بر کاری
داشتن • القشر پوست باز کردن • الکسر شکستن • الکشر
کار ریختن و دندان برهنه کردن • النبر بهمز کردن • النفور
والنفیر نفرون شدن • النقار زمیدن • الهدر باطل شدن
خون • الهدیر بانگ کردن شتر کشن و کبوتر و جوشیدن
شراب • الهذر بسیار گفتن والهذر بهذر • الهصر شکستن
و کشیدن چیزی • ز • الحمز دویدن • الحفز فرا سپوختن

و فرا جنبانیدن • الخبز بسوختن اندوه دل را • الخبز
نان پختن و نان دادن و سخت راندن و زدن • الخرز دوختن
مشک و موزه • و مانند آن • الغمز بچشم کردن و بیفشاندن
الغمز جدا و اکردن نصیب • القفز والقفزان برجستن •
الکنز گنج نهادن • اللمز عیب کردن • النبز لقب کردن • النقز
والنقزان بالقاف والفاء مثل القفزان • الهمز بهمز کردن •
و عیب کردن و زدن و فشردن • س • الجرس خوردن مع چیزی را •
الجلوس نشستن • الجلس بنجد شدن • الحبس باز داشتن • الحرس
کمان بودن • الخلس ربودن • الخمس بنجم شدن • الدمس دفن
کردن • الرفس پای فراخفته زدن تا بینی از سوده • الرمس
دفن کردن • السدس بششم شدن • الضرس دندان
بر نهر و جز آن نهادن • الطفوس مردن است • الطلس والطمس
محو کردن و مسخ کردن • العبوس روی ترش کردن • العفس رام
کردن دشوار داشتن • العکس باز گونه کردن و دست شتر
با گردن بستن • الغرس درخت نشاندن • الغطس والغمس

دکو

باب فرو بردن • الفرس گردن شکستن و کشتن • الفطوس
والفقوس مردن است • القبس کسی را علم آموختن و آتش دادن •
و ستدن • القلس قی کردن و کف بر آوردن شراب و اندر لختن
چیزی • الکبس بینباشتن و جای را ناگاه بغارت فرو بردن •
الکدس زود رفتن • الکنوس در کنا شدن آهو و گوزن
و بز کوهی • الکنس رفتن خانه • اللبس شوریده کردن • المکس گرد
کردن مال و مکاس کردن در بیع و شرا • النبس سخن گفتن و یستعمل
فی النفی • الهجس فرا دل آمدن اندیشه • الهلس لاغر کردن • الهمس
آواز نرم کردن • ش • الخرش سوسمار گرفتن • الخدش خراشیدن
• القرش گرد کردن • القمش فراهم آوردن • الکدش راندن •
النکش کشیدن آب از چاه • ص • الحرص بحریدن گازر جامه را
در کوفتن • الخرص حدس کردن • العفص سر قارورة بستن • العقص
تافتن موی • الفرص سفتن نعلین و بریدن آهن و آنچه بدان ماند •
القبص بسر انگشتان فرا گرفتن • الفلوص بر جستن و ...
• القنص صید کردن و تقنص منه لغة • النکوص برگشتن

النمص

النمص موی رسته از روی برکندن • ض • الحبض
باطل شدن و بکاستن آب جاه و بیفتادن تیر در پیش تیرانداز •
الحفض بیرون آوردن • الخفض فرو داشتن آواز و بخفض کردن سخن •
و خوشی زیستن • الخفاض ختنه کردن زن • الربوض خفتن
گوسفند و آنچه بدان ماند • العرض عرضه کردن و چیزی
فرا پیش آمدن • الغرض برگزیدن و کم کردن و هو من الاضداد •
الفرض فریضه کردن • الفروض پیر شدن گاو • و فرض
منه لغة • القبض بشتاب راندن و رفتن و فرا گرفتن بپنجه
و تنگ کردن • القرض بگردیدن از چیزی و شعر گفتن •
و بریدن جامه بناخن برابر و بپیچیدن موش جامه را • النبضان
جستن رگ • ط • الثلط ذبح زدن • الخبط فرو گرفتن برگ درخت
و پای بر زمین زدن • الخرط برآوردن دارو شکم را • الخلط آمیختن •
الخمط بریان کردن گوشت • الربط بستن • الشمط مثل الخلط •
الضبط نگاه داشتن • الظرط والظراط معروف • العبط
بکشتن بهیمه بی علت و شکافتن و دروغ گفتن • الوقط مثل الظرط

الغبط بوسیدن کوسفند تا فربه است یا نه الغبطة آرزو
بردن القسوط بی داد کردن القسط والکشط چیزی ازروی
چیزی بر دن و پوست باز کردن النحط مثل الزفیر النقیط
بانگ کردن آهو الهبط فرو آوردن الهبوط فرو آمدن الهرط
طعن کردن در عرض کسی الهمط کوفتن بکیاف ظ الغنط
بی شهواری آوردن کسی را الکنظ مثله اللفظ از دهن سفکندن
و گفتن ع الرجوع باز کشتن الرجع باز کرد انیدن الرجاع آبستنی
بی بیف آمدن شتر الوضع والوضاع والرضاعة شیر خوردن
ورضع فیه لغة النزوع کشیده شدن النزع کشیدن
النزاع آرزومند گشتن غ النزغ انداز هم افکندن
میان قومی ف الجرف الجلف کل بسیل از زمین فرا
رندیدن الحذف افکندن و چیزی بکسی انداختن
الحلف سوکند خوردن الحذف با نکشت سنگ انداختن
الخسف بزمین فرو بردن الخسوف بزمین فرو شدن و ماه
کرفتن الخصف برهم نهادن و دوختن نعلین و آنچه بدان ماند

الدلوع

الالف والتألیف کام خرد نهادن الزریف والزروف
والذرفان والتذراف رفتن اشک الرضف داغ کردن بسنگ
الصحف والصحوف کشتن الصرف کرد انیدن الصریف
جرست کردن دندان شتر و کردنای جانا الصراف بکشش
آمدن سگ الطرف جنبانیدن چشم و کرد انیدن آن
الظلف خود را از هوای نفس باز داشتن المعرفة والعرفان
شناختن العزوف رغبت از چیزی کرد انیدن العریف
آواز بری آمدن العسف از راه کردیدن العصف والعصوف
در رفتن برگ کشت و سختن باد العطف بدو در آوردن و برکردیدن
و بر کرد انیدن و مهربانی کردن والرابع یعدی بعلی العلف علف
دادن الغرف آب بدست برداشتن و خوردنی بکفچه
بر کردن و موی پیشانی اسب بریدن الغلف در غلاف
کردن و غالیه بکار داشتن القذف سنگ انداختن و دشنام
دادن القرف عیب کردن و پوست باز کردن ریش و بار درخت
و تهمت کردن و کسب کردن القصف شکستن القصیف آواز رعد

و بربط آمدن القطف باز کردن میوه الکتف آهسته
رفتن و دست باز بستن الکسف کرفته کرد انیدن ماه و آفتاب
و بد کشتن حال کسی الکشف باز بردن الکشاف آبستن شدن
شتر هر سال النتف موی برکندن الندف پنبه زدن
النزف ضعیف کردانیدن رفتن خون مردم را و برسانیدن
آب چاه و برسیدن آن النسف برکندن بنا و دامیدن
النطفان چکیدن و ینطف فیه لغة الهتف والهتاف
آواز دادن و یعدی بالباء الهرف غلو کردن در مدح
ق الحبق تیز زدن الحرق بریدن الحذوق سخت ترش
شدن سرکه الحذق والحذاقة زیرک شدن در کار الحرق
دندان برهم سائیدن از خشم الحلق موی ستردن و بر حلق
زدن الخذق سرگین افکندن مرغ الخرق دریدن و دروغ
گفتن الخرق والخسق تیر زدن چنانکه بر نشانه آید الذرق
سرگین افکندن مرغ الرنق والسحق و بعضهم یقول
بالرای الرنق موی برکندن السبق پیشی گرفتن السرق

والسرقه

والسرقة دزدی کردن السفق دست برهم زدن و در
فراکردن السلق بیرون کشیدن تن و جدا آن از زمین و کوشه
جوال برهم افکندن و دراز زفانی کردن و جوشانیدن خایه
و کسی را بر سر افکندن الشهیق آخر بانگ کردن خر الصفق
بکردانیدن و در فراکردن و دست برهم زدن العتق والعتاقة
والعتاق آزاد شدن العرق نشان کردن کوسفند را و بعضی
معروف کردن العزق زمین شکافتن العفق برجستن خر
بر ماده مرة بعد اخری الغسق والغسوق تاریک شدن
الغفق بناز زبانه زدن الفلق شکافتن اللفق بهم باز دوختن
المزق دریدن و سرگین افکندن مرغ النطق سخن گفتن
النعیق بانگ بر کوسفند زدن النغیق بانگ کردن کلاغ و ینغق
فیه لغة النهیق والنهاق بانگ کردن خر و ینهق فیه لغة
ک البتک گوش از بن بریدن الحبک بافتن و استوار کردن
الحنک کام خرد نهادن الحشک ضعیف جستن باد و فراهم آمدن
قومی و بسیار شدن بار درخت خرما السبک بختن زر و سیم

السفل فرو رفتن • الشبل امتحان و درهم افکندن • الملک
پادشاه شدن • الملک خداوند شدن • الملک نیک سرشتن ارد •
النزک طعنه زدن بنیزه • الهتل بره دریدن • الهلک والهلاک
والهلکة هلاک شدن • ل البتل بریدن • الحفل گرد آمدن •
و پاک داشتن و زدودن • والثانی یتعدی بالباء و عن بنفسه • الحمل
باردار شدن زن و درخت • و بار بر نهادن و حمله بردن و کسی را
بر ستور جنبش نشاندن • الخبل ناقص کردانیدن عقل و اعضاء •
الختل فریفتن • الرمیل شتاب رفتن • التصهیل بانگ کردن خر •
الصهیل بانگ کردن اسب • و یضم فیه لغة • العبل برگ از درخت
باز کردن • العدل داد کردن • و برابر کردن چیزی با چیزی • والثانی
یتعدی بالباء الی المفعول الثانی • العزول بکشتن • العزل
معزول کردن • و جدا کردن • و عزل کردن از زن • العسلان
دویدن گرگ و جنبیدن نیزه • العسل انگبین در طعام کردن •
و کسی را انگبین دادن • و یعسل فیه لغة • العقل دریافتن و خردمند
شدن • و زانوی شتر بستن • و دیت دادن • و قبض آوردن دارو شکم را •

الغزل

الغزل رشتن • الغسل شستن • الفتل تافتن • الفصل جدا کردن •
و منقطع کردن خصومت • الفصول از جای رفتن • الفصال از شیر
باز کردن • الفصل القطع • الکبل بند کردن • النزول فرو آمدن •
النسلان پوییدن گرگ • الهدل جامه فرو گذاشتن • الهدیل
بانگ کردن قمری و آنچه بدان ماند از مرغان • الهزل
لاغر کردن و هزل گفتن • م البسم کم خندیدن • البغام بانگ
کردن آهو و شتر و گاو دشتی • الثلم رخنه کردن • الجذم بریدن
دست • الجرم کسب کردن • و بریدن خرما • الجزم ساکن کردن حرف
و پر کردن مشک و تقدیر کردن خرما بر درخت • و بریدن • الجلم
بریدن • الحتم واجب کردن • الحذم بشتاب خواندن • و بشتاب
بریدن • الحرمان والحرم والحرمة بی روزی کردن • الحزم
تنگ بر ستور بستن • و استوار کردن • و بیدار بودن در کار • الحسم
بریدن و داغ کردن • الحشم بخشم آوردن • الحطم شکستن • الختم
مهر کردن • و تمام خواندن قرآن • الخذم بریدن • الخرم کم کردن
و بریدن • و از راه بگشتن • الخزم مهار بر شتر کردن • الخصم غلبه
کردن بخصومت •

الخطم مثل الخزم • الدرمان گام خرد نهادن • الردم رخنه
بر آوردن • الرسم فوق الذمیل • الرضم خویشتن بر زمین زدن
شتر • السلم پوست کردن بسلم • الشتم دشنام دادن • الشرم
پوست بریدن • الصتم بهم باز گرفتن و کاری صعب [illegible]
الصرم بریدن از کسی و بریدن بار خرما • الصلم بیخ
و گوش از بن بریدن • العتم دیر آمدن • العثم کژ وابستن شکسته •
العثم والعثام بدندان گرفتن • العزم دل بر کاری نهادن •
العصمة نگه داشتن • العکم تنگ بار بر شتر بستن • الغتم والغذم
عطاء بسیار دادن • الغشم بیداد کردن • الفدم فدام بر دهن بستن •
الفصم شکستن بی جدایی • الفطام از شیر وا کردن • القثم والقذم
مثل الغثم • القرم طعام خوردن کودک اول بار • القسم بخش کردن •
القشم بیرون کردن نیک از طعام • القصم شکستن با جدایی •
القضم چشیدن بدندان • القلم سر ناخن چیدن • الکدم
گزیدن • الکظم خشم فرو خوردن • الکلم جراحت کردن • اللثم
دهن بند بر بستن • اللدم بر روی زدن • اللطم طپانچه زدن •

اللقم لقام

اللقم لقام بر کنارهٔ دهن بستن • الهتم دندان شکستن •
الهدم ویران کردن • الهزم لشکر شکستن • الهشم والهضم شکستن •
الهضم کم کردن حق کسی و گوارانیدن طعام • النظم بهم بستن •
النقم والنقمة چیزی زشت آمدن • ن الثبن گاه دامن [illegible]
الثمن هشتم شدن • الحفن کسی را حفنه دادن • الخبن چیزی بکنار بر داشتن •
الدفن در زیر خاک کردن • الزبن لگد زدن شتر • و یزبن فیه لغة •
الزفن پای کوفتن • السفن تراشیدن • الشفون بدنبال چشم نگریستن •
الصفن قدح شراب از کسی گردانیدن که نوبت او باشد •
الصفون بر سه پای ایستادن اسب و کنار سم چهارم •
العجن سرشتن • العطن پیوسته ایستادن بجای •
الوطن پیوسته در زیر جای کردن • الثانی شهر • الوطون فرو خفتن شتر بکنار آب •
الغبن زیان آوردن بر کسی در بیع و شرا • الغضن مثل الحبس •
الفتن والفتون در فتنه افکندن • و فتنه شدن • و آزمودن •
القبن در زمین رفتن • القفن بکشتن گوسفند از قفا •
اللبن شیر دادن • و انی لحن • المتن بر میانه زدن •

الهتون نیک باریدن باران ومن المعتل الفاء ب
الوثب والوثوب والوثیب برجستن الوجوب سپناکدن و واجب
شدن وفرو شدن آفتاب الوجبة سپناکدن دیوار
الجبة فرو شدن آفتاب الوصوب دایم شدن الوضوب
ایستادن بکاری الوقوب در آمدن تاریکی شب الوقیب بانگ
کردن قضیب اسب ت الوقت پی کردن وقت ث
الوث عهد بستن ج الوسیج نوعی از رفتن شتر الوشیج
بهم در شدن الولوج در آمدن الوهجان درخشیدن ح
الوضوح پیدا و روشن شدن د الوتد میخ آهنین در زدن
الوجود والوجدان یافتن الموجدة خشم گرفتن الوحدانیة یکی
شدن الوحل لحن تنها شدن الوحدة والحدة والوحد
یگانه شدن الوخد والوخید والوخدان پی رفتن شتر
الورود والورد باب آمدن والورود ایضا مثل الدخول الوطد
استوار کردن الوعد والعدة وعده کردن الوغد خدمت
کردن الوفد والوفادة پیش یک سلطان شدن الوقد

والوقود والوقدان والقدة افروخته شدن الولادة
زادن ذ الوقذ بچوب کشتن و ضعیف کردن بیماری
و عبادت مردم را ر الوتر نقصان کردن و کینه در کردن
و طاق کردن الوتر کشیدن کمان سخت الوجر دارو بگلو
فرو کردن الوزر گناه برداشتن الوشر روشن کردن
و تنگ کردن دندان پیر بریدن چوب باره الوعورة درشت شدن
راه الوفر تمام کردن حق کسی الوفور تمام شدن و بسیار شدن
الوقار بآرام شدن الوکور در خانه نشستن الوقر گران شدن
گوش الوکر آشیانه کردن مرغ بر درخت ز الوجز
کوتاه کردن سخن الوخز در سوختن سوزن و مانند آن الوکز
مشت زدن ط الوطس شکستن الوقس نزدیک گردانیدن
الوکس نقصان کردن و یقال وکس فی تجارته اذا خسر فیها
ش الورش طعام خوردن و طفیلی کردن ص
الوبیص درخشیدن الوقص گردن شکستن الوهص شکستن
ض الوخض طعن غیر نافذ الومض والومیض نرم جستن برق

ط الوخط تاثیر کردن سپیدی در موی والوخط طعن
نافذ الوسط والوسوط والسطة درمیان شدن الوقط
بشکستن الوهط شکستن ظ الوعظ والعظة پند دادن
ف الوجیف طپیدن دل و پوییدن ستور الودیف چکیدن
الوروف فراخ شدن سایه الوریف درفشیدن نبات از سبزی
الوزیف پوییدن بشتاب الوصف والصفة صفت کردن
الوقف باز داشتن و وقف کردن الوقوف ایستادن الوکیف
والوکفان والتوکاف چکیدن آب از سقف و الولف والولیف بپران
مانند ق الوبوق هلاک شدن الودق باریدن و نزدیک
آمدن و آرزومند شدن ماده خر بفحل الورق برگ باز کردن
درخت الوسق گرد کردن و راندن و بار برداشتن الوشق قدید
کردن الولق روان کردن زبان بی دروغ گفتن والولق لخفة الطعن
ک الوعک ضعیف کردن تب مردم را و هو موعوک ای محموم
ل الوبل باران بزرگ قطره باریدن الوشل چکیدن الوصول
رسیدن الوصل والصلة پیوستن و پیوسته شدن و عطا دادن

الوغل ناخوانده بنزدیک شراب خوارگان شدن الوقل
دور بر شدن بر کوه در کوه الوکل کار بکسی واگذاشتن
الوهل وهم بچیزی شدن م الوثم شکستن الوجوم خاموش
شدن از اندوه یا از خشم الوسم والسمة داغ کردن الوشم
کنده کردن بر دست الوصم معیوب کردن و شکستن الوقم خوار
کردن کسی را الوئیم ریزه مکس الوهم دل بچیزی نهادن
ن الوتن بر وتین زدن الودن تر کردن الوزن والزنة سختن
الوضن نوار بافتن و چیزی را بجواهر مرصع کردن الوکن بر خانه
نشستن مرغ و آشیانه کردن مرغ بر درخت الوهن سست
شدن و سست گردانیدن ومن اللفیف المفروق ح الوحی وحی
فرستادن و نبشتن و سخن نهان گفتن د الودی بیرون آمدن
ودی الودی والدیة خون بها دادن ر الوری بیرون آمدن
آتش از آتش زنه و خوردن ریم جوف مردم را ش الوشی نگار
کردن جامه الوشایة غمز کردن ص الوصی پیوستن
چیزی بچیزی و پیوسته شدن ع الوعی یاد گرفتن و پیوستن

استخوان از بس شکستگی ف الوفاء بیمان نگه داشتن الوقی
تمام شدن ق الوقایة نگه داشتن ل الوبل باران دوم باریدن
ن الونی والونیة والونی سست شدن ه الوهی دریدن
و بوشیدن شدن جامه ومن مهموز اللام ی الوعی وعی کردن ومن
المعتل الیائی ی المیسر قمار باز بیدن ع الینبع بجای رسیدن
میوه وینبع فینه لغة ومن الاجوف ب الجیب بریدن و مسافت
قطع کردن الخیبة بی بهره ماندن الریب شک کردن و بگمان
افکندن الشیب رفتن آب الشیب سپید موی شدن والنوب
منه اشیب علی غیر القیاس و شایب علی القیاس الطیب
خوش بوی شدن و پاک شدن العیب عیب کردن و معیوب
شدن الغیبة والمغیب والغیبوبة غایب شدن و فرو
شدن آفتاب ت البیتوتة شب کاری کردن اللیت کم
کردن و باز داشتن ث الریث درنگی شدن الغیث تباهی
کردن العیث باریدن و باراندن المیث مثل الموث ج
العیج والعیاج منفعت کردن الهیاج خشک شدن نبات

و مستی شدن

و مستی شدن الهیج بر انگیختن الهیجان بر انگیخته
شدن ح النیح نقد کرده شدن الزیح بوی یافتن
الزیح زایل شدن السیاحة در زمین رفتن مردم السیح رفتن
آب بر روی زمین الصیاح بانگ کردن الطیح بیفتادن و هلاک
شدن الفیح مثل الفوح المیح عطا خواستن و دادن و بدست
آب از چاه در دلو ریختن خ النیخ والسیخ مثل النوخ
السیخ والسیخی خسته شدن الطیخ آلوده شدن بکاری
زشت و بزرگ منشی کردن الفیخ مثل الفوخ د البیدودة هلاک
شدن الحید والحیدودة بگردیدن الزیادة افزون شدن
و افزون کردانیدن الشید بگچ بر آوردن بنا و بر افراشتن آن
الصید شکار کردن الغید خرامیدن و عرض الکید بد سگالی
کردن المید بگردیدن زمین و جنبیدن و خرامیدن الهید
شکستن و جنبانیدن ر الخیر از کسی بهتر بودن و بهتر
چیزی بر گزیدن السیر رفتن و راندن الضیر والضیرورة
والمضیر کشتن الصیر چسبانیدن الضیر گزند کردن الطیران

و الطیرورة پریدن و شتافتن العیر رمیدن و رفتن در زمین
الغیر منفعت کردن و دیت دادن المیر خوار بار آوردن ز
الضیز نقصان کردن و جور کردن المیز جدا کردن س الخیس
دم کرفتن مردم و غدر کردن العیس کشن کشتن شتر
القیاس قیاس کردن الکیس زیرک کردن المیس خرامیدن
الهیس رفتن ش الحیش والجیشان والحیاشة جوشیدن دیگ
و موج زدن دریا و بر تر آمدن دل از خشم یا از بیم الریش پر بر تیر
نهادن الطیش بکشتن تیر از نشانه و سبکسار شدن العیش
زیستن المیش آمیختن موی با پشم ص الحیص بگردیدن الدیصان
مثل الروغ ض البیض خایه کردن مرغ و سخت شدن گرما
الحیض مثل الحیص الحیض بی نماز شدن الغیض کم شدن و کم کردن
الفیض بسیار شدن آب و بسر شدن آن و روان آن الفیض
شکافتن مرغ خایه را الهیض شکستن استخوان از بس شکستگی
ط الحیاطة دوختن الشیط هلاک شدن و سوخته شدن
و جوشیدن و باطل شدن المیط دور کردن و دور شدن

و جهد کردن

و جور کردن در حکم ظ الغیظ بخشم آوردن القیض
بمردن القیظ بگرمای تابستان جای مقیم شدن
ع البیع فروختن و خریدن التیع فی از دهن بیرون آمدن
الذیع والذیوع والذیعوعة آشکارا شدن خبر
الریع و آکردانیدن و زیادت شدن الشیوع والشیوعة
والشیع آشکاره شدن خبر الضیعة ضایع شدن
الکیع بد دل شدن المیع گداخته شدن و روشن شراب
الهیع والهیوع بد دلی کردن غ الزیغ والزیغوغة
از حق بگشتن السیغ بگلو فرو شدن طعام و بدگلو فرو گذاشتن
ف الحیف داد کردن الزیف نبهره گشتن سیم
و خرامیدن السیف شمشیر زدن الصیف تابستان
جای مقیم شدن و جسبیدن الصیفوفة بگشتن تیر
از نشانه الضیف جسبیدن الضیافة مهمان شدن
الطیف خیال و وسوسه نمودن العیافة فال گرفتن و مرغ
العیف بگرد آب گردیدن مرغ ق الحیق فرو آمدن

مکروه و بلا

الضَّيقُ والضِيقُ تنگ شدن العَيقُ جاي ناكوفتن زن
دردل شوهر اللَّيقُ درخوار آمدن چيزي بچيزي
وسيه شدن دوات ك الحَيكُ والحَيكان خراميدن
وتاثير كردن النَيكُ جماع كردن ل الذَيلُ خراميدن
الزَّيلُ جدا كردن السَيلُ والسَيلان رفتن آب العَيلةُ درويش
شدن العَيلولةُ ضعيف راي شدن القَيلولةُ نيم روز
خفتن القَيلُ نيم روز شراب خوردن واقالت كردن بيع الكَيلُ
پيمودن پيمانه المَيلُ چسپيدن الهَيلُ فرو ريختن م
الخَيمُ بدخوي كردن الذَيمُ والذام عيب كردن الرَيمُ ازجاي
فرا نشدن الشَيمُ شمشير بركشيدن ودر نيام كردن
ونگرستن بابر تا كجا بارد وبا بارد باید الضَيمُ بيداد كردن
العَيمةُ آرزوي شير شدن الغَيمُ تشنه شدن الهَيمُ
والهَيمان شيفته كشتن بعشق وروي فراجاي نهادن ن
البَيانُ هويدا شدن البَينُ جدا شدن الحَينُ هنگام
بودن وهلاك شدن الدَينُ وام دادن ووام كرفتن

الدين

الدِينُ فرمان بردار كشتن ومقهور وخوار كردن وجزا
دادن الرَينُ غلبه كردن كناه بردل وخواب برچشم ومستي
برنفس الزَينُ آراستن الشَينُ معيوب كردن الطَينُ بگل كردن
العَينُ بچشم كردن الغَينُ فرا پوشيدن چيزي دهن را وميغ
آسمان را وتشنه شدن اللَيانُ واللَينُ نرم شدن المَينُ
دروغ گفتن ه التَيهُ حيران شدن وتكبر كردن اللَيهُ
در پرده شدن المَيهُ مثل الموه ومن الناقص ب الجِبايةُ
جمع كردن آب وخراج السَبيُ برده بردن الطَبيُ خواندن
ث الخَثيُ خاك پاشيدن الحَثيُ سرگين افكندن گاو الرَثيُ
مرثيه كردن ورحمت نمودن والثاني يعدي باللام الغَثيُ
والغَثيان منش بردن از چيزي كه طبع از آن نافر باشد
د الحَديانُ شتاب رفتن ستور الرَديانُ بو پيدن ستور
الرَديُ شكستن وانداختن الفِداءُ باز خريدن وبرخي
كسي بودن الهُدي راه نمودن در دين وراه يافتن دران
الهِدايةُ راه نمودن درهر چيزي الهِداءُ زن را بخانه شوهر
فرستادن

و في المراح اللّيان
بالفتح مصدر على
على وزن فعلان
لا على وزن فعال

بعض

الهَدْيُ سيرت نيكو داشتن وبر سيرت كسي رفتن
ذ الحَذيُ بريدن وكزيدن شراب زفان را الفَذيُ
خاشاك بيرون افكندن چشم الهَذيُ والهَذيان بيهوده گفتن
وباز گفتن بيمار ر البَريُ تراشيدن ونزار كردن ستور
از راندن بسيار الجَريُ والجَريان رفتن الجَريُ ناهض
شدن الدِرايةُ دانستن الدَريُ فريفتن الذَريُ دراميدن
الزِرايةُ عيب كردن ويعدي بعلى السَريُ رفتن بشب
الشَريُ والشِراءُ خريدن وفروختن الضَريُ بريدن
وگرد كردن آب وزدن الفَريُ بريدن بروجه اصلاح
وكار نيكو كردن ومشك دوختن القِريُ والقِراءُ مهمان كردن
القَريُ جمع كردن الكَريُ جوي كندن المَريُ نيك بدوشيدن
ونيك بيرون آوردن باران از ميغ وجحود كردن از چيزي
ز الخزاءُ باد اشر دادن وبكزاردن وبي نياز كردن الخَزيُ
تقاربر كردن وبحنر وفيه لغة العَزيُ مثل العزو ش
المَشيُ رفتن المِشاءُ بسيار فرزند شدن وبسيار كشتن چهار پا

ص

ص الحِضاءُ بكشيدن خايه المَعصيةُ والعِصيان
نافرماني كردن ض القَضاءُ حكم كردن وبگزاردن انچ برتو
واجب باشد وتمام كردن كار ومحكم كردن كار ومُردن
والأخير يعدي بعلى المَضاءُ والمُضيُ بگذشتن ط
النَّطيُ بوشانيدن ويعدي بعلى ع البَغيُ ستم كردن
ويعدي بعلى وبيا ماسانيدن جراحت ورم وريشيدن
البُغاءُ والبُغيةُ جستن البِغاءُ زنا كردن ف الخَفيُ
آشكارا كردن ونهان كردن السَفيُ داميدن الشِفاءُ شفا
دادن الكِفايةُ بسنده كردن النَفيُ نيست كردن ونيست شدن
وراندن ق البَقيُ چشم داشتن التَقيُ ترسيدن نُقاك
نَقاهُ ازو بترسيد وخبرداري كرد وبيش او بازشد الرُقيةُ
افسون كردن الرُقاءُ بانگ كردن كوك السَقيُ آب دادن
واستسقا كرفتن نعوذ بالله منه العَقيُ حدث كردن كودك
اول بار ك البُكاءُ والبُكاء كريستن الحِكايةُ سخن واكفتن
وچيزي مانيدن النِكايةُ اثري تمام كردن در دشمنان
بكشتن

بابجر لحت کردن یا بهی بمت کردن ل الحَلْيُ زیور کردن
الخَلْیُ گیاه درودن الصَّلْیُ در آتش درآوردن و بریان کردن
و بنیء سکالیدن الطَّلْیُ آندودن الغَلْیُ و الغَلَیان جوشیدن
القَلْیُ بازجستن و شمشیر زدن القِلاَ و القَلاَءُ دشمن داشتن
القَلْیُ برنا و بریان کردن الکَلْیُ بر کرده زدن م الحِمْیَة
باز داشتن طعام و شراب از بیمار الحِمَایَة نگه داشتن الدَّمَاءُ
جنبیدن و بقیهٔ جان بماندن النَّمْیانُ شتافتن الرَّمْیُ
انداختن و دشنام دادن الطَّمْیُ مثل الطُّمُوِّ الکَمْیُ پوشیدن
کی امنی النمی برداشتن خبر و جزآن النَّمَاءُ افزون شدن
و بالیدن الهَمْیُ رفتن ماء ن البَنْیُ و البِنَاءُ بنا کردن و زن
بخانهٔ شوهر آوردن و الثَّانی یعدی بعلی الثَّنْیُ دوتا کردن
و باز گردانیدن و دوم شدن الجَنْیُ بار از درخت باز کردن
الجِنَایَةُ جنایت کردن و شور انگیختن الحَنْیُ به رود راآوردن
و بکشش آمدن مثل الزِّنَا و الزِّنَاءُ زنا کردن العِنَایَةُ خواستن
الکِنَایَةُ کنایت کردن المَنْیُ تقدیر کردن و من اللفیف المقرون

ف اللَّوَاءُ و الثَّوِیُّ مقام کردن بجای ح الحَیُّ و الحَوَایَة
گرد کردن خ الخَوَاءُ خالی شدن سرای د الذَّوِیُّ و الذَّوْیُ
پژمرده شدن ر الرِّوَایَةُ روایت کردن ز الزَّیُّ
فا هم آوردن و بگردانیدن و یعدی بعن ش الشَّیُّ بریان
کردن گوشت ص الصَّوَی خشک شدن بستان از شیر ض
الضُّوِیُّ ماء وی گرفتن و یعدی بالی ط الطَّیُّ در نوردیدن
و برزیدن چاه ع الغَیُّ بچانیدن و بگردانیدن و یعدی بالثانی
بعن العُوَاءُ بانگ کردن گرگ غ الغَیُّ و الغَوَایَةُ بی‌راه شدن
ک الکَیُّ داغ کردن و گزیدن گژدم ل اللَّیُّ بگردانیدن زبان
در دهان و بافتن رسن و بچانیدن سر ن النَّوَایَةُ و النِّیَّة
فی به شدن شتر النِّیَّةُ نیت کردن ه الهَوِیُّ فرو افتادن
و فرو آمدن از زور و من مهموز اللام الأَوْیُ و الإِیوَاءُ ماء وی
ماء وی گرفتن و یعدی بالی الإِیوَاءُ ماء وی بودن الأَذِیَّة
رحمت کردن و یعدی بالی و من المضاعف التَّبَاب التَّبَابُ هلاک
شدن و زیان کار شدن الحُبُّ و المَحَبَّة دوست داشتن التَّرْبِیب

الشَّبَابُ الشَّبِیبَة بالیدن کودک الشَّبَابُ و الشَّبِیبُ
بر سکیزیدن ستور الصَّبِیبُ برم رفتن آب اندک اندک الغِبُّ
انگه یک روز تب آید و یک روز نیاید و کشتن شدن گوشت
الغِبُّ گاه گاه آمدن و شب لقا ساختن القَبِیبُ خشک شدن گوشت
و پوست خرما و بانگ کردن د نیاد شیر و آمدن آن النَّبِیبُ
و الهَبِیبُ بانگ کردن گشن بز و فراکشی آمدن او ت الشَّتَات
پراکنده شدن الکَتِیتُ برم بانگ کردن شتر و جوشیدن دیگ
ث الرَّثُّ باران خرد قطره یا دیدن الغَثُّ و الغُثُوثَة لاغر شدن
گوشت و بد شدن سخن و هو در شدن جراحت النَّثِیثُ تراویدن
مشک ج النَّجِیجُ سخت شریدن خون و باران الرَّجِیجُ بانبوهی
برم رفتن الشَّجُّ سر شکستن الضَّجِیجُ و الضُّجَاجُ بانگ کردن بانبوهی
و نالیدن از چیزی العَجُّ و العَجِیجُ بانگ کردن رعد و جز آن
اللَّجَاجُ و اللَّجَاجَةُ ستیزه کردن و یَلِجُ فیه لغة ح الشُّحُّ و الشُّحَّة
فی به شدن الصِّحَّةُ درست شدن الفَحِیحُ بانگ کردن افعی
خ الفَخِیخُ بخسته کردن خفته د الجِدُّ کوشش کردن و سخن
بتخفیف گفتن

الحَرَّةُ نوشیدن الحِدَّةُ تیز شدن الحِدَادُ سوک داشتن زن
از بهر شوهر السَّدَادُ راست شدن قول الصَّرِیرُ مثل العَجِیج
القَرِیرُ بانگ کردن خرامیدن التُّرُورُ دمیدن شتر ر
التُّرُورُ بیفتادن دست الحَرُّ گرم شدن الخُرُورُ بر روی افتادن
الخَرِیرُ بانگ کردن آب الصَّرِیرُ چوست کردن دره و قلم و بال آن شتر
و محمل العِرَارُ بانگ کردن شتر الغَرَارَةُ غافل شدن الفِرَارُ
گریختن القَرَارُ آرام گرفتن و یقرّ فیه لغة و الکسر افصح القُرَّة
روشن شدن چشم از شادی الکَرِیرُ آواز آمدن از سینه
الهَرِیرُ ز نو بیدن سگ و دشخوار داشتن چیزی ز الجُزُوزَة
خشک شدن الحَزَازَةُ تاثیر کردن اندوه در دل الغَزَارَة
و العِزَّةُ و العِزُّ ارجمند شدن و نایاب شدن و سخت آمدن
چیزی بر کسی الفَزِیزُ نم گرفتن جراحت و رفتن آن
النَّزِیزُ تراویدن آب س الحَسُّ بخشودن الحَسَّةُ و الحَسَاسَة
حقیر شدن النَّسُوسَةُ بریان شدن نان ش القَشِیشُ
و الکَشِیشُ بانگ کردن پوست مار النَّشِیشُ جوشیدن دیگ

واهن در آب و آب بومین فرو شدن ص البصیص درفشیدن
ض البضاضة نازک شدن پوست البضیض رفتن آب
اندک اندک الغضاضة تازه گشتن ط الشطوط دور
شدن القطیط تجعد شدن خفته القط کران نرخ شدن ف
الجفوف والجفاف خشک شدن و یجف فیه لغة الحفوف از کار
بشدن موی از بی روغنی الخفة سبک شدن الخفوف شتابیدن
الدفیف نرم رفتن الرفیف درخشیدن نبات از سبزی الزفیف
پویدن شترمرغ و شتافتن الشفوف تنک شدن جامه
و کم اختنه شدن تن العفة والعفاف خویشتن داری کردن
الهفیف مثل الزفیف ق الحق واجب شدن و سزاوار شدن
الحقیق صوت الفرج الرقة باریک شدن الرقة تنک شدن
النقیق بانگ کردن وزغ و کژدم و مرغ خانگی ل البل وابه
شدن از بیماری الجلال والجلالة بزرگوار شدن الحلال
حلال شدن و از احرام و عدت بیرون آمدن و واجب شدن
عقوبت الدل والدلال ناز کردن الذل والذلة والمذلة
خوار شدن

الذل رام شدن الزلیل بلغزیدن قدم الزلة
خطا افتادن در سخن و مانند آن الصلول دم گرفتن
گوشت خام الصلیل آواز کردن آهن و پیکان الضلال
والضلالة گمراه شدن و یضل فیه لغة الغل کینه
شدن القلة والقل اندک شدن الکلة کند شدن
شمشیر الکلال والکلالة مانده شدن و خیره شدن
بصر الکلالة بی مادری و بی پدری فرزند شدن
م التمام تمام شدن الجمام استوه شدن ستور
الجمام گرد آمدن و بسیار شدن آب و مال و جز آن الحموم
دم گرفتن گوشت بریان و پخته الدمامة زشت روی
شدن الرم پوسیدن استخوان الطمیم رفتن بوفق
و آهسته الهمیم مثل الدبیب ن الحنین آرزومند
شدن و بانگ کردن ناقه بزاری الحنان بخشودن و یعدی
بعلی الخنین گریستن در بینی الرنین بانگ کردن بزاری الطنین
بانگ کردن روینه و آواز کردن مگس الهنین گریستن ومن

باب المهموز الفاء الادب مهمان خوانیدن الاستطلاب کردن
للابدان شدن ت الات کم کردن ح الانیح
والانوح بانگ با نحیح خ الاخ بر یافوخ زدن د الابود
وحشی شدن و بجای مقیم شدن ر الابر والاباز گشن
دادن خرما و نیش زدن کژدم الاجر مزد دادن الاسر
اسیر کردن و آفریدن الاسر بسته شدن بول نقال
اسر الرجل یوسر فهو ماسور الاصر بازداشتن و شکستن
الاطر بر و در آوردن الافر دویدن و نشاطی شدن و فربه
شدن شتر از بس لاغری ز الابوز برجستن در دویدن
الاروز باهم آمدن س الابس باکسی درشتی کردن الاسر
خیانت کردن ص الابص دست شتر بستن ط الاقط
کشک در طعام کردن ف الاف ضجر دادن الانف بر بینی
زدن و بینی رسیدن آب و جز آن ق الاباق گریختن
بنده الاق افزون آمدن و برآستن ادیم ک الافک بگردانیدن
ل الاجل برانگیختن الازل بازداشتن چهارپا از چرا و آب

م الاثام جزا دادن بگناه الادم نان خورش دادن الفت
افکندن الارم خوردن الازم دندان بر هم نهادن و بریدن
گرفتن ن الافن کم خرد کردن و همه شیر شتر بیرون کشیدن
ومن المضاعف المهموز الفاء الاثاثة انبوه شدن موی و نبات
و شاخ درخت ط الاطیط جستن کردن بالان و جز آن
ل الال والالیل نالیدن بیمار ن الانین مثله ومن الاجوف
المهموز الفاء د الاید قوی شدن ض الاض گسستن و واکشتن
م الایم والایوم بی شوهر شدن زن و بی زن شدن شوهر
ن الاین گاه آمدن ومن الناقص المهموز الفاء ث الاثایة مثل الوشایة
د الادی بسته شدن شیر ر الاری انگبین کردن مگس
ز الازی فراهم آمدن و نزدیک شدن بیکدیگر ن الانی
گاه آمدن الانی بغایت رسیدن گرمی ومن المهموز العین
ز الزئیر بانگ کردن شیر م النئیم بانگ کردن بزاری
و بانگ کردن شیر ومن المعتل المهموز العین ب الوئب شرم دادن
د الوئد زنده در خاک کردن ل الوئل پناه گرفتن بکسی
یا بجای

ومن المهموز اللام ن الهناء بگواریدن طعام و یهنأ فیه لغة
ومن الاجوف المهموز اللام ج الجیء آمدن ص الصیء بانگ کردن بچه
مرغ ف الفیء باز گشتن ق القیء قی کردن ه الهیء
بساختن یقال هاء ای تهیأ هیئاً باب
فَعَلَ یَفعَلُ بفتح العین فی الماضی والغابر
ب الجب شکستن الرعابة مزاح کردن الذهاب و الذهوب
بشدن الرعب پر کردن و ترسانیدن الرعب قطع کردن و پاره
از چیزی فا کسی دادن و الثانی یعدی باللام السحب کشیدن
الشعب فراهم آوردن و پراکنده کردن و باصلاح آوردن و تباه
کردن الشغب تشنیع کردن و یعدی بعلی اللحب بشتاب رفتن
و گوشت از استخوان باز کردن اللعب رفتن لعاب النجب پوست
کشیدن و لوز بزدل کردانیدن النعیب بانگ کردن کلاغ
النعب ضرب من السیر النهب غارت کردن ت النغتة
ناگاه گرفتن البهت و البهتان حیران کردن و دروغ گفتن در
روی کسی بچیزی که نکرده باشد السحت نیست کردن النعت

صفت کردن ث البحث واپژوهیدن البعث فرستادن
و بیدار کردن و مرده زنده کردن و برکاری داشتن الرغث شیر خوردن
و شیر دادن الضغث حدیث آمیختن و دسته کردن گیاه اللهث
و اللهاث زبان از دهن بیرون کردن سگ المغث معیوب کردن
ج البعج شکم بشکافتن الشج خراشیدن السمج سودن
الشجیج و الشحاج بانگ کردن کلاغ و استر اللعج سوزانیدن درد
المج و المجج جنبانیدن دل در جاه المعج بشتاب رفتن النهج
هویدا کردن ح البدخ بیند اختن و نهیب زدن البرح
پیدا امدن صیدی چنانکه جانب چپ سوی تو دارد و عرب
انرا شوم دارد البطح بر روی افکندن الجدح تر کردن پست
الجرح خسته کردن و کسب کردن و طعن کردن در کسی الجلح
خوردن ستور سر درخت را الجموح و الجماح سرکشیدن اسب
و کسی چنانکه انرا باز نتوان داشت و کسی را از کاری باز داشتن
الجنوح میل کردن الجنح بر بال مرغ زدن الدلوح گران
بار رفتن الذبح گلو بریدن و چیزی را بشکافتن الرجحان

افزون شدن چیزی

الرزوح و الرزاح بماندن و لاغر کردن ستور الرشح خوی
بیامدن الوضح مثل البرق الرمح بنیزه زدن و طعنه زدن
بر نیزه السبح تصرف کردن در معاش السبح آشنا کردن
السرح بچرا کردن السروح بچرا شدن السطح گستردن
السفح ریزانیدن خون و آب السفوح و السفحان ریخته شدن
السلح غایط کردن السنوح ضد البروح و العرب تتیمن
بالسانح و تتشائم بالبارح الشرح پیدا کردن و گشاده
کردن دل و شرحه کردن گوشت الصبح صبوحی دادن
و بامداد بیدار کردن کسی یا بجای شدن و صبح فهو صبحان
صبوحی کرده الصدح و الصدوح بانگ کردن خروس الصفح
جرم فرا کسی گذاشتن و اعراض کردن از چیزی و همانیجا بان
بعنی و باز گردانیدن کسی را از حاجت وی الضبح آواز نفس
اسب آمدن در دویدن و از حال بگردانیدن حرارت شید
و آتش چیزی را الضبح بانگ کردن روباه الضرح دور کردن
الطرح افکندن الطفوح پر شدن آب تا بسر

و زود بکشیدن

و زود بکشیدن الطلح ... کردن ستور الطموح و الطماح
بلند نگریستن الفتح گشادن و حکم کردن الفدح گران
کردن کار کسی را الفسح فراخ کردن الفضح و الفضیحة
رسوا کردن الفلح شکافتن القبح نفرین کردن و از نیکی
دور کردن القدح آتش زدن و در کسی طعن کردن و بکفچلیز
بر آوردن خوردنی و آب بیرون آوردن مانند القرح خسته کردن
القروح تمام شدن دندان مواشی القزح بول بینداختن
سگ و یعدی باللام القمح سر باز زدن شتر از آب خوردن
الکبح لگام باز کشیدن اسب الکدح کار کردن و بشتاب
رفتن و خراشیدن الکسح برف روفتن الکشح دشمنی
پنهان داشتن و اعراض کردن از چیزی الکفح رو با روی
بودن یا شمشیر زدن الکلوح ترش روی شدن
اللطح دست نرم بر چیزی زدن اللفح سوختن اللقح
نگریستن و درفشیدن برق المتح آب از چاه بر کشیدن
المدح ستودن المزح و المزاح مزاح کردن المسح بسودن

روی دست

المساحة زمين بپيمودن المصوح مدروس شدن
اللخ بملبانى ازه درد يك كردن ودانكى كردن المنح دادن
النبح والنبيح والنباح بانك كردن سگ النزح آب از چاه
كشيدن النزوح دور شدن النصح والنصيحة نصيحت
كردن وتعديه باللام اجود النصح درزى كردن النضح
آب بزدن وتشنگى بنشاندن النطح سرو زدن وبى‌ست
بزدن ستور چيزى را خ البذخ تكبر كردن البخ والجخ
والزمخ فخر كردن وتكبر كردن الرسوخ استوار شدن
الرضخ اندك دادن السلخ پوست باز كردن الشدخ سر
شكستن وفراخ شدن سپيدى در موى اسب الشموخ
بلند شدن يقال شمخ بانفه اذا تكبر الصراخ بانگ كردن
النضخ برآلودن الطبخ پختن الفتخ سرانگشتان سوى كف
واشكستن الفسخ نقض كردن و از جاى بياوردن بند
و شكسته كردن الفضخ كوفتن غوره خرما اللطخ آلودن
المرخ آرد سرشته ومانند آن ماليدن و روغن در تن ماليدن

المسخ از صورت مردى بگردانيدن الملخ كردن كسى كردن
النسخ منسوخ كردن ونسخه كرفتن و زايل گردانيدن حكم
النضخ آب از چشمه برجوشيدن د الجحد والجحود انكار كردن
الجهد كوشيدن و رنجانيدن الزهد پرهيز كردن طعام
و جز آن السعد نيك بخت كردانيدن الصخد سوختن آفتاب
چيزى را الصهد مثله الصهد مقهور كردن الكمد از درد
جز اللحد چسبيدن و در لحد نهادن المعد بشتاب رفتن
المهد گسترانيدن النهود بر خاستن ذ الشحذ تيز كردن
كارد ر البحر كوش شتر بشكافتن البعر بشكل افكندن البهر
دم بر افكندن وغلبه كردن بجمال وافزون شدن نور ماه الثغر
دندان بشكستن الجعر ريدن سگ الجهر آواز برداشتن و پاك
كردن چاه الدبر والدبور دور كردن وخاشاك از چشم بيرون
كردن الدحور خوار شدن الدعر فساد كردن الدعر سوختن
و ملازم كردن كل برداشتن الذخر بنهاد نهادن الذعر ترسانيدن
الزخور بسيار شدن آب جوى و دريا و جوشيدن ديگ

الزهور روشن شدن چراغ و جز آن السعر جادوى كردن
السعر آتش افروختن و جنگ انگيختن الشغر پاى برداشتن
سگ تا بول كند الشمر شمر بر كشيدن و شمى كردن الصهر
جربش كداختن الطحر مثل الدحر وخاشاك از چشم دور كردن
الظهور آشكاره شدن و برجاى بلند شدن ودست يافتن
العمر والعمارة زنا كردن الفخر نازيدن و تكبر كردن الفغر
دهن باز كردن و واشدن الفعر بر كندن درخت و الفعر چيزى
رسيدن القهر قهر كردن الكهر روى ترش كردن و بانگ بر زدن
در روى كسى و دور بر آمدن روز المحر شكافتن المهر والمهارة
استاد كردن و زيرك شدن المهر كابين كردن النحر شتر كشتن
النعر نعره زدن و جستن در فتنه النهر بانگ بر زدن در روى
كسى و نهى كردن ز القحز الوثب اللهز زدن و باز داشتن
و لهزه الشيب اى خالطه النحز بحواز كوفتن النهز جنبانيدن
س البخس بكاستن ح النعس بر روى افتادن و هلاك شدن الجعس
ريدن سگ الدحس تباه كردن الدغس تيز زدن الرغس بسيار كردن
مال

المغس مثل المعك النحس بد اختر كردانيدن النخس سر انگشت
يا سر چوب فراكسى زدن النهس گزيدن ش البغش اندك باريدن
باران البهش آرزومند كشتن الحش خراشيدن الجمش افغاز
كوبستن كردن المحش سوزانيدن النعش برداشتن النهش كزيدن
مار ص البخص چشم بر كندن الدحص پاى دويدن الرهص
بنياد افكندن و رهص الدابة رهصا ستور آب آورد الشخص
از جاى بجاى شدن و چشم باز ماندن الفحص و باز جستن
و نيك دويدن النحص مثل الدحص ض الدحض بلغزيدن
الدحوض باطل شدن و بكشتن آفتاب در وقت زوال الرحض جامه
شستن المحض و نيز كردن المخاض درد زه خاستن النحض گوشت
از استخوان باز كردن النغضان جستن رگ النهوض بر خاستن
ط الزعط مثل الذبح الشحط دور شدن الضغط فشردن
اللغط آشوبى كردن المحط كمان كشيدن الموط مثل النتف المغط
كمان كشيدن ظ الجحوظ بيرون خاستن چشم اللحظ نگريستن
النعوظ قيام الذكر ع البخع هلاك كردن البخوع اقرار كردن بحق

وكردن نماز جمعه البراعة تمام شدن البضع كوشت
بريدن البلغ شهيد زدن النشغ بهم شدن و نه يك سال بسندن
الجدع بريدن كوش يا لب يا بيني الجزع باز داشتن سوو ديد علف
الجزع اندك اندك خوردن شراب جرع جمع قفه لغة الجزع وقطع
كردن مسافت الجزع جمع كردن الخدع والخداع والخديعة فريفتن
الخدع بنجيدن كوشت الخشوع والخضوع فروتني كردن
الخلع جامه بركشيدن خلعت دادن و الثاني بعدي بعلي
الخلع باز فردختن زن بكابين الخمع والخوع لنك وار رفتن الخنوع
فروتني كردن الدسع شتر نشخوار برآوردن عطا دادن الدفع
فرا دادن و باز داشتن و سهو ختن و باز كشتن يا بيني الركاع
سعال البعير الدلع زفان از دهان بيرون آوردن و بيرون آمدن
الدمع روان اشك الذرع بازش پيمودن و غلبه كردن قي بر سر دم
الربع چهارم شدن و چهاريك ستدن و چهارتو كردن و سنك
فرا اشتن و بجاي باز ايستادن و الفعل من الحجر يربع الرتوع بچرا شدن
الرتع چرا كردن الردع باز داشتن و بيالودن بعطر و جز آن

الرفع

الرفع برداشتن الرقع پاره بر جامه دوختن الركوع پشت را
خم دادن الزرع كشت كردن الزمعان الزمعان لرزيدن
از خشم السبع صفتم شدن و صفت يك بستدن و صفت تو كردن
و كسي را بد كفتن السجع بانك كردن قمري و سخن سجع كفتن السطوع
دميدن بوي و صبح و برخاستن كرد السفع كرفتن و سوزانيدن
و سيه كردن السلع شكافتن السلوع در آب شدن و دركاري
شدن السمع نعلين را شسع كردن الشسوع دور شدن
الشفع جفت كردن الشفاعة خواهش الشلع ناليدن بيمار
الشماع والشموع بازي كردن الصرع شكافتن و بجاي آوردن
فرمان و الثاني يعدي باللام الصرع بيفكندن الصفع سيلي زدن
الصقع بانك كردن خروه الصنع كردن و نيكوي كردن و الثاني
يعدي بالي الضبع دست باز نيدن الضلع سوي كسي خميدن
و يعدي بعلي الطبع شمشير و درم زدن و مهر كردن الطلوع
لنكيدن سوز الفجع بدرد آوردن مصيبت سانيدن و هلاك
كردن الفصع برز بر چيزي بر شدن و غلبه كردن بجاي و جز آن

الفصع پوست باز كردن رطب الفقوع سخت زرد شدن
آفتاب الفقاع بانك كردن خوك القبع باهم اميدن چيز
و سر در جامه كشيدن سر دم و سر در خويشتن كشيدن قنفذ
و دمار افتادن القدع باز داشتن و لكام باز كشيدن القدع
ناخ جام كفتن القرع كوفتن و مقهور كردن القراع كشتي كردن
شتر الفشع باز بردن ابر و غم القصع سنجك كشتن و نشخوار
نكاهداشتن القطع بريدن القطيعة رحم بريدن القطوع
و القطاع بريدن شدن ابها و از سرد سير بكرم سير
شدن مرغان و بالعكس القلع بركندن القمع خوار و شكسته
كردن القنوع سوال كردن الكسع پشت پاي بر پس كسي زدن
الكتوع نزديك امدن و باهم آمدن اعضاء اسير در شدن اللذع
سوزانيدن اللسع كزيدن مار و كزدم و مثج و كسي را بد كفتن
اللطع ليسيدن اللقع انداختن و بچشم كردن اللمع
واللمعان درفشيدن المتوع افتاد و بر آمدن المذع
زود بكفتن شدن المسع كسب كردن المصع درفشيدن لون و جنبانيدن
دنبال

والثاني يعدي

والثاني يعدي باللام المنع باز داشتن النجوع جاي
كير آمدن بيناو موافق آمدن طعام و شراب النصوع
ويژ رنك شدن النقع سود كردن النقع سيراب كردن النقوع
في كردن الهجوع خفتن الهزوع مثل المزوع ع البزع
نيش دردن النلع سر شكستن الثمع مثله الذمع سر شكستن
چنانك بمغز رسد السلوع تمام شدن دندان مواشي الضلوع
مثله الفدع شكستن چيزي كه ميان تهي باشد اللذع كزيدن مار
و كزدم النبوع اشكاره شدن النزع اندر صم افكندن قوتي را
النشع بر دزيان زدن النشغ غلبه كردن شوق چنانك نزديك
باشد كه بيهوشي آرد الهلوغ خفتن ف الجوف بركندن
و بيفكندن الرغف ازبس بشدن الزحف بخزيدن
و بجنك شدن بانبوهي الزعف زود كشتن السحف كوشت
از استخوان باز كردن و موي سر تراشيدن الشغف شيفته
كردانيدن و بيند و من شتر بقطران الشغوف رسيدن
دوستي بسپر دل اللحف جامه بر كسي افكندن اللحف الضرب الشديد

ق البخ کوز کردن الزعق ترسانیدن و نعره زدن و نمک
بسیار کردانیدن در دیگ الزهوق باطل شدن و هلاک شدن
الزهق از پیش بشدن السحق بسودن المحق کاهیدن
و نیست کردن ک السهک سودن المحک ستهیدن
المعک مثل المطل التهکل سخت ضعیف کردن ل البعل شوهر کردن
التبل نفرین کردن الحل بیفکندن الجعل کردن الذهول مشغول شدن
الرحل شتر پالان کردن و از منزل برداشتن الوغل شیر خوردن
بزغاله الزحول دور شدن السحل بکوفتن الشغل مشغول کردن
الصهل اسب بانگ کردن الطحل بر طحال زدن الفعل کردن القحول
خشک شدن المحل والمحال مکر کردن و سعایت کردن المعل بشتاب
رفتن النحل والنحلة عطا دادن النحول کز لاغر شدن
النحل سخن کسی بر دیگری بستن م الجهم چیزی نافتن آمدن
الدحم بقوه جماع کردن الدغم ستوه فراجای نهادن الدهم ناگاه
آمدن الرحم انبوهی کردن و بازویش بزدن الشحم ضرب من سر
الابل الشحم پیه خورانیدن الشهم ترسانیدن الصخم بر نوان
کوفتن

الفغم پر کردن بوی خوش خیشوم را الفغوم شکفتن گل و آن
الکعم دهن شتر بستن اللحم گوشت از استخوان باز کردن
و گوشت دادن کسی را تا بخورد النهم راندن بعنف ن
الوهن کوکردن و دایم شدن السحن بر کردن و راندن الطحن
آرد کردن الظعن از جای بجای شدن اللحن میل کردن و خطا کردن
در سخن اللحن آموختن اللعن نفرین کردن و دور کردن المهنة
خدمت کردن ه البده ناگاه آمدن الجبه بازداشتن
از چیزی بدستی و بر پیشانی زدن الجله ریگ از جای
فرا ترکردن الدره الدفع العضه جادوی کردن و بد گفتن
الکره مثل الکدح النجه بنه پیش کسی باز شدن النره رانده
شدن النقه در یافتن و از بیماری به شدن و نقه فیه لغة
النکه هه کردن ومن اللفیف ب الوهب والهبة بخشیدن
ع الوزع والزعة بازداشتن الوضع نهادن و زاد زود شتاب
رفتن الوضع بار برداشتن زن در حال حیض الوضیعة زیان
کارشدن یقال وضع فی تجارته یوضع الوقوع بیفتادن

الوقع خاییسک بزدن و جز آن و تیز کردن الوقیعة
بد گفتن الوکع گزیدن مار و کزدم الولعان دروغ گفتن
غ الولغ آب خوردن سباع بزبان ومن المعتل الیائی
ر البعار بانگ کردن بز ومن الناقص ح الرحی آسیا گردانیدن
السحی سحاب نامه بستن و گل بیل از زمین فرا کردن اللحی
ملامت کردن و پوست از چوب باز کردن المحی مثل المحو خ
السخی خاکستر از آتش جدا کردن ع الرعی چریدن و چرانیدن
الرعایة نگه داشتن السعی کار کردن و بشتاب رفتن السعایة
غمازی کردن و عامل قوم بودن النعی خبر مرگ کسی فرا دادن
غ الصغی مثل الصغو الطغیان از حد گذشتن ه الدهی
کسی را بلای صعب رسیدن الطهی مثل الطهو النهی و ازدن
از چیزی ومن المهموز الغریب الجاب کسب کردن الداب
و الدؤوب پیوسته کاری کردن بجد و رنجیدن و رنجانیدن
الراب فرح شکسته در بستن و کاری و اصلاح آوردن السأب
خفه کردن و فراخ کردن مشک القاب طعام و شراب خوردن
بعنف

ث الجاث ترسانیدن و الفعل منه جیث بجاث
الراث خوردن ج الثوج بانگ کردن گوسفند الناج
جنبیدن باد د الزئد والزؤد ترسانیدن و الفعل
منه زوئد الفاد بر دل کسی زدن و بریان کردن گوشت
الماد خرامیدن ر البار چه کندن و بحنی نهادن
الثار کشتن کسی را و اکشتن الجار زاری کردن و بانگ کردن
الظار مهربانی کردن شتر بر بچه دیگر ز الطاز نقصان
کردن س الراس سر مهتر شدن الراس بر سر زدن الفاس
بتبر زدن ش الناش باز پس بردن و از دور فرا گرفتن
ف الجاف بیفکندن و ترسانیدن الرافة مهربانی کردن
و رؤف فیه لغة ل السوال والمسالة پرسیدن و خواستن
الدالان والدالان بشتاب رفتن بنشاط الذالان بشتاب
رفتن م اللام نکوهیدن اللام جراحت فرا هم آوردن
ومن الناقص المهموز الغریب اللباء و لبا کردن ج الجاء
برنهان گرفتن د الداو فریفتن ذ الذاو راندن

ر الرَّئي باجنها اجیبوی کفتن و برسُل زدن الرُّؤیَةُ
دیدن و دانستن و بپنداشتن الرُّؤُ باخواب دیدن و تخفیف
الهمزة من مستقبل رأى اي و تنقل حرکتها الى الراء فیقال یری
س الساءُ و مثل السَّوءِ ش الشاءُ و ازبیش بستدن
ف الفاءُ و الفاءِي شکافتن ل اللاءُ ی در نکی شدن
م الماءِي و الماءُ کشیدن پوست تا فراخ شود الماءُی
السَّحابة ن النأْي دور کردن و دور شدن یقال نأی ه
و نأی عنه و من المهموز اللام ب الخَبْءُ پنهان کردن الخباءُ پنهان
کردن الرَّءبُ بالا بر شدن و دیدبانی کردن و من السَّبْءُ
و السِّباءُ و المَسْبَأُ خمر خریدن برای خوردن الصَّبُوءُ از دینی
بدینی شدن و دندان برآمدن الصَّبْءُ بزمین باز دوسیدن
العِبْءُ باک داشتن و عطا ساختن اللَّبْءُ کسی را فله دادن
النَّبأُ از جای بجای شدن و یعدی بعلی ت الثَّتُوءُ و الثُّتُوءُ
بلا کرفتن ریش ح ذ آن ف الرَّثْءُ شیر تازه بر شیر ترش
زدن الفَثْءُ فرو نشاندن خشم و جوش دیک ج الجُثاءُ
مولع شدن

لنجاءُ الجماع النَّجاءُ و النَّجاءَة باکاه آمدن و نجی فیه لغة
النَّجاءُ بچشم کردن و تیز نکریستن د البَدْءُ ابتدا
کردن الجِذْءُ بکردانیدن الرَّدْءُ یاری کردن النَّدْءُ
کوشت برآتش افکندن الهُدُوءُ آرام کرفتن ذ الجَذْءُ
فرو تنی کردن و خضع فیه لغة الهَذْءُ بریدن ر البَرْءُ
از بیماری به شدن و برئ فیه لغة البُرْءُ آفریدن الدَّرْءُ
باز داشتن الدُّرُوءُ رفتن ستان البُرُّ آفریدن السَّرْءُ
خایه نهادن ملخ الطُّرُوءُ از جای بجای شدن و یعدی
بعلي القِراءَةُ و القُرآن خواندن القَرْءُ جمع کردن الهَرْءُ
بزدن سرما کسی را ز الجَزْءُ و ابخشیدن و جزء فیه لغة
الجَزْءُ بسنده کردن بکیاه از آب بسنده کردن از چیزی
بچیزی دیکر الجُزْءُ نخوردن شراب تشخها را الرُّزْءُ مصیبت
و زیان رسانیدن و رزء فیه لغة الهَزْءُ افسوس داشتن
و هزء فیه لغة و یعدی بمن و الباء س البَسْءُ انس کرفتن
بچیزی با چیزی و بسئ فیه لغة الخُسُوءُ سخت درشت شدن
چیزی

و استبر شدن الخَسْءُ دور کردن الخُسُوءُ دور شدن
النَّشْءُ تلخ کردن و رانیدن بعصا ش الجَشْءُ و الجُشُوءُ
از جای برآمدن دل الحَشْءُ بجامع کردن و زخم بر شکم زدن
الکَشْءُ نیک بریان کردن کوشت النَّشْءُ و النُّشُوءُ بالیدن کودک
و بر بالا آمدن میغ ص الخَصْءُ سیراب شدن النُّصُوءُ راندن
ض الضَّاءُ آتش و آشور دیدن ط الخَطْءُ بزمین افکندن
و یعدی بالباء القَطْءُ جماع کردن و زدن بعصا اللَّطْءُ و اللُّطُوءُ
بزمین باز دوسیدن و لطئ فیه لغة ف الجَفْءُ کف افکندن
دیک و سیل الرَّفْءُ رفو کردن الکَفْءُ نکون کردن اوانی و کسی را
باز کردانیدن اللَّفْءُ پوست از چوب باز کردن و کوشت باز استخوان
ف الرُّقُوءُ باز استادن اشک الفَقْءُ بر کندن چشم ک
البُکُوءُ و البَکْءُ اندک شیر شدن و بکاء فیه لغة الرُّکُوءُ تکیه
کردن النَّکْءُ خراشیدن ریش و جراحت ل الخَلاءُ حرونی
کردن شتر السَّلْءُ بکداختن مسکه الکَلاءَةُ و الکُلُوءُ نکه داشتن
الملْءُ پر کردن م الحَمْءُ لوش از جاه برون کردن ن النُّتُوءُ

بجای مقیم شدن الخُنُوءُ بیرون آمدن نشسته الخُنُوءُ
بیرون دن بچنا الدَّنَاءَةُ ناکس شدن الزَّنُوءُ بالا بر شدن
الزُّنُوءُ نافته شدن بول الضُّنُوءُ بسیار شدن فرزند
و مال القُنُوءُ سخت سرخ شدن المُنُوءُ برآستن پوست
الهَنْءُ دادن و بیرون دن بقطران و کوا دیدن طعام
ه البَهْءُ انس کرفتن بچیزی و بهئ فیه لغة و من المعتل
الواوی المهموز اللام ث الرَّثْءُ بند دست از جای
بیاوردن ج الرَّجْءُ بکارد زدن و سیلی زدن الوَجَاءُ
خایه کشتن بکوفتن ذ الوَذْءُ عیب کردن و زجر کردن
باب فَعِلَ یَفْعَلُ بکسر العین في الماضي و فتحها في الغابر
ب الثَّرَبُ درویش شدن تعال الود بشدن
التَّعَبُ رنجه شدن الثَّعَبُ هلاک شدن الحَرَبُ خشم
سال افکندن الحَرَبُ کرکین شدن الجَنَبُ شل پهلو باز دو سیدن
از غایت تشنگی و این شتر را باشد الحَرَبُ مه بانی کردن
الحَرَبُ سخت خشم کرفتن الحِسْبانُ و المَحْسَبَةُ پنداشتن

الحصب سرنجه برآمدن الحباب ویران شدن الدربة والدرب عادت کردن و بعدی بالباء الذرب تیز زبان شدن و تباه شدن معده و ریش شدن الذهب خیره شدن چشم از دیدن زر الرجب بزرگ داشتن و به سمی رجب رجبا الرغب والرغبة رغبت کردن در چیزی و بعدی بفی و رغبت بکردانیدن از چیزی و بعدی بعن الرکوب بر نشستن الرهب والرهبة ترسیدن الشرب چکیدن آب از مشک نو السغب والسغوب گرسنه شدن السقب نزدیک شدن الشجب هلاک شدن و اندوهگین شدن الشرب والشرب آشامیدن الصحبة صحبت کردن الصخب بانگ کردن الصقب نزدیک شدن الطرب سبک شدن دل از غایت شادی یا از غایت اندوه العجب شگفت داشتن العطب تباه شدن معده الوطب هلاک شدن الغضب خشم گرفتن القرب نزدیک شدن الکلب حریص شدن بر حرب هوی و سخت شدن سرمای زمستان و دیوانه شدن سگ و گرگ الکحب

بانگ کردن

بانگ کردن با نبوهی اللسب لیسیدن اللصب بازو سپیدن پوست بگوشت از نزاری اللعب بازی کردن الذنوب بسته شدن در چیزی النصب رنجه شدن النقب سوده شدن سول شتر

ث

البلت منقطع شدن در سخن البهت متحیر شدن اللثث کنده شدن گوشت الشماتة شادمانی کردن بمکروهی که دشمن را رسد العنت بجور شدن و نژند شدن و در کاری افتادن که از آن بیرون نتوان آمدن الغلت غلط کردن در حساب الفلت هلاک شدن

ث

الحنث دروغ شدن سوگند و بعدی بفی و بزهمندی شدن الدمث نرم شدن العبث بازی کردن الغرث گرسنه شدن اللبث واللبث درنگ کردن اللهاث واللهث زبان از دهن بیرون افکندن از تشنگی

ج

البهجة والبهج شاد شدن الثلج آرام گرفتن دل الحرج جنبان شدن انگشتری در انگشت و مضطرب شدن الحجج برآماسیدن شکمبه از درد الحرج تنگدل شدن و خیره شدن چشم الرتج بسته شدن

سخن بر ...

السلج بگلو فرو بردن السنج ابخوغ کردن الغنج آشامیدن الفنج ناز کردن اللجج در چیزی بسته شدن اللزج دوسنده شدن اللهج حریص شدن المرج جنبان شدن انگشتری در انگشت و مضطرب شدن النضج پخته شدن الهرج سرگشته شدن شتر از گرما

ح

البجح شاد شدن البرح از جای فرا شدن الترح اندوه و الترح اندوهگین شدن الربح والربح سود کردن الطلح مانده شدن الفرح شاد شدن القرح ریش شدن القزح بول انداختن سگ القمح داروی خشک در دهان انداختن اللقاح بار برداشتن مادیان المرح نشاطی شدن

خ

البذخ کبر کردن الزنخ والسنخ گنده شدن طعام

د

البعد هلاک شدن الجحد اندک نعمت شدن و نا بالیدن نبات الجسد خشک شدن خون الحرد منع کردن الحرد خشم گرفتن بر کسی الجمد سرد شدن الرشاد والرشد والرشد راه راست یافتن الرغد بسیار نعمت شدن الرمادة هلاک شدن الزرد

بگلو

بگلو فرو بردن الزهد والزهادة زاهد شدن السعادة نیکبخت شدن الشفاء کشتی کردن الشهاد والشهود والشهادة حاضر شدن الشهادة گواهی کردن الصرد بیرون کردن تیر از آنچ بران آید و سرد شدن الصعود ببالا بر شدن الصمد کینه گرفتن العبد والعبدة تنگدل شدن و خشم گرفتن العضد دردمند شدن بازو العمد کوفته شدن اندرون کوهان شتر و تمکین شدن خاک العمد فی موضعه و دیدن و وصیت کردن الغرد نوحه کردن الفرد بهم فنشستن پشم و کنه گرفتن پوست الکمد اندوهگین شدن النجذ هی گرفتن و اندوهگین کردن النفاد والنفود بسیدن النقد خورده شدن سم و دندان النکد اندک خیر شدن و تنگ عیش شدن

ذ

التخذ فرا گرفتن الوبذ سبک دست شدن الشقذ بی خواب شدن و پلید چشم شدن

ر

البثر چیزی از تن بیرون جستن البحر سخت تشنه شدن

البشر سخت شاد شدن البطر دنه کرفتن و سرکشته
شدن البغر مثل البحر البقر سرکشته شدن الحبر
شاد شدن الحذر حذر کردن الحسرة ارمان خوردن
الحسر کند شدن بصر الحصر تنکدل شدن و بخیل شدن
و درماندن در سخن الحضور حاضر آمدن الخبر دانستن
الخدر مست شدن اندامها و در خواب شدن آن
الخسر و الخسران زیان کار شدن الخصر سرد شدن الخفر
شرمکین شدن الدبر بشت ریش شدن ستور الدعر
بسیار دود شدن و دود کند شدن الذفر تیز بوی
و تیز کند شدن الزعر و الزمر تنک موی شدن السخر
والسخری والسخریة افسوس کردن السدر سرکشته
شدن السکر مست شدن و سخت خشم (کرفتن) السهر بی خواب شدن
السکر و السکرة بسیار شیر شدن شیر در پستان شتر و کوسفند
الصغر و الصغار خوار شدن الصفر تهی شدن
والنعت منه صفر بسکون الفاء الضجر تنکدل شدن

الظفر

الظفر ظفر یافتن و ناخنه برآمدن در چشم الظهر درد مند
شدن بشت الغثر اشکفه آوردن العسر بیچیده شدن
کار بر کسی العطر خوش بوی شدن العقر مدهوش
شدن العکر تیره شدن شراب و جز آن و فرو نشستن آن
العمر دیر زیستن الغبر و الغفر و اسر شدن بیماری
و جراحت و یغفر فیه لغة الغمر شموغنه شدن الغمر
کینه کرفتن القتر بوی دادن کوشت در وقت بختن و بریان
کردن القترة توانا شدن القذر بلید شدن و بلید
داشتن چیزی را القفر اندک کوشت شدن القمر
خیره شدن چشم از دیدن برف الکبر نزاد برآمدن
الکدر تیره شدن المذر کنده شدن خایه مرغ و آنچ
بدان ماند المعر تنک موی شدن المقر سخت تلخ شدن
النجر [illegible] شدن شتر و مردم النخر بوسیده
شدن استخوان و جوب النذر دانستن النغر خشم کرفتن و
کینه ور شدن و جوشیدن دیک النکر و النکری ناشنا

العمر أيضا

والتمر پلنک رنک شدن ز الخنز کنده شدن طعام
العجز بزرک کونسته شدن العلز بی آرام شدن النجز نیست
شدن س التعس مثل النعس الحماسة و الحمس دلیری کردن
و سخت شدن الدنس شوخکن شدن الدهس نرم شدن ریک
السلس نرم خوی شدن و روان شدن بول چنانک آنرا باز نتوان
داشتن الشراسة و الشکاسة بدخوی شدن الضرس
کند شدن دندان از ترشی و درشت شدن چیزی چنانک
کوی دندانه دارد الطفس بحس شدن چیزی العبس خشک
شدن بول و پشک و شوخ بر چیزی القرس سخت سرد شدن
چیزی الکرس برهم نشستن اللبس بوشیدن اللحس
لیسیدن اللقس شوریده شدن منش المرس از مجری
بیفتادن رسن بکره و سخت کارزاری شدن مرد النجس
بلید شدن النحس بد اختر شدن النس سخت زبون
شدن النطس سخت استاد شدن النفاسة بخیلی کردن
بچیزی و حسد بردن بر چیزی الاول یعدی بالباء

والثاني

والثاني یعدی بعلی النفاس زاج شدن زن و الماضی نفست
والنعت نفساء و منفوسة الهمش کنده شدن روغن ش
الدهش سرکشته شدن الرعش لرزان شدن العطش
تشنه شدن الغبش سیاه و سبید شدن جامه و جز آن
ص الحرص کرسنه و سرهازه شدن بهم العرص نشاطی شدن
و دم کرفتن کوشت العقص بخیل شدن الغمص ناسپاسی کردن و عیب
کردن کسی را الغمص ژفکی شدن چشم القبص درد شکم خاستن
از خرما و آب خوردن بر ردیف اللمص بسو شدن چیزی
چنانک در دست نه ایستد النغص ناخوش شدن عیش
الهبص نشاطی شدن ض الحرض ضبود کاو کرفتن الرمض
سوختن پای از کرمی زمین العرض تنکدل شدن و آرزومند
شدن المرض بیمار شدن و سست نظر شدن چشم المعض
سخت خشم شدن ط الثعط کنده شدن کوشت الحبط
والحبوط باطل شدن عمل الحبط برآماسیدن شکم السبط
ناپشک شدن موی السخط ناخشنود شدن و خشم کرفتن

ویعدی بعلی السرط فرو بردن الغلط غلط کردن القرط
یا سپاسی کردن القناطة نومید شدن النشاط نشاط
کردن النقط ابله ازدست بر آمدن ظ الحفظ نگه داشتن
المشط خار در دست شدن النکظ شتاب کردن ع
البشاعة گلو گیر شدن و بی طعم شدن البلع بگلو فرو
بردن البناعة بی روی کردن الثوع بو شدن الجدع
بی غذا شدن الجرع جرعه جرعه خوردن و جرع صه لعة
الجزع ناشکیبایی کردن الجشع سخت حریص شدن الجلاعة
بلید زبان شدن الخرع نرم شدن الدقع بخاک باز دوسیدن
از بی جامه و ناسپاسی کردن درد روش السمع و السماع
شنیدن الشبع سیر شدن و یعدی بنفسه و بمن الضبع و الضبعة
بکشن آمدن شتر الضراعة فرو تنی خواری نمودن الضلع
کژ شدن الطبع زنگار گرفتن و آلوده شدن بعار الطمع طمع
کردن الفزع ترسیدن و باز پناهیدن و الاول یعدی
بمن و الثانی یعدی بالی القرع تهی شدن القناعة

خرسند شدن الکرع و الکروع دهن بر آب نهادن
در آب خوردن الکلع سخت شوخگن شدن اللطع لیسیدن
المجاعة مثل الجلاعة الهرع رفتن خون الهلع سخت
جزع کردن و سخت حریص شدن ع الفرغ و الفروغ
پرداخته شدن ف التلف هلاک شدن الثقف گرفتن
بزودی و یافتن الجنف میل کردن الحرف فی بوب شدن
الخطف ربودن الدنف سخت نزار شدن از بیماری الردف
از پس در آمدن السرف خطا کردن الشنف دشمن داشتن
یقال شنفت له الصلف جای نا گرفتن زن در دل شوهر
و نا باریدن میغ و لاف زدن القصف سست شدن بعف
الکلف سخت دوست داشتن و یعدی بالباء اللقف زود فرو
بردن و زود فرا گرفتن اللهف ار مان خوردن النشف در کشیدن
حمل آب و آنچ بدان ماند النکف ننگ داشتن ق
البخق کور شدن البرق خیره شدن چشم الحرق بر بودن
موی الحنق سخت کینه ور شدن الخرق فرو ماندن

وهی شدن بر زمین زدن از بیم الذلق تیز زبان شدن
الرنق تیره شدن شراب الرهق در رسیدن و در آمدن
الزلق بخیزیدن پای از نسوی السنق فربه شدن
و تخمه شدن الشبق آرزومند جماع شدن الشرق آب در
گلو ماندن و یعدی بالباء الشنق باز کشیدن مهار
و در آویختن مشک الصعق بی هوش شدن و مردن الطبق
بوهم نشستن الطرق بوهم نشستن پر الطفق و الطفوق
و الطفقان در کار ایستادن یقال طفق یفعل کذا در ایستاد
در آن کار العبق بوی خوش در کسی گرفتن العرق خوی کردن
العشق در دو سیدن العشق عاشق شدن العلق در آویختن
و دوست داشتن و یعدی بالباء و بنفسه الغرق غرقه شدن
شدن الغلق بسته شدن گرو چنانک او را باز نتوان ستدن
الغمق نمگین شدن الفرق ترسیدن الفهق پر شدن
القلق بی آرام شدن و تنگ دل شدن اللبق در خور آمدن
و یعدی بالباء اللثق اللحاق و اللحوق در رسیدن اللحق

اللحوق باریک میان شدن اللزوق و اللصوق باز دوسیدن
اللعق لیسیدن اللهق سخت سپید شدن الملق چاپلوسی
کردن النزق سبکساری کردن النشق بوی یافتن النفوق
بر سیدن ک الحسک کینه گرفتن السلک ملازم شدن
السهک شموه شدن الشرکة انباز شدن الضحک
خندیدن العسک مثل السدک الفرک دشمن داشتن
زن شوهر را النهک نزار کردن و کم کردن ل البخل بخیل
شدن البعل سرگشته شدن الثقل ناخوش بوی شدن
از بکار نا داشتن عطر الثکل بی فرزند شدن و بذر
الثمل مست شدن الجذل شاد شدن الجهل و الجهالة نادانستن
الحبل آبستن شدن الحذل بر ریزیدن مژه چشم الحثل
پری زه شدن الخجل شوی رزه شدن و دنه گرفتن
الخاله بسیار شدن نبات الخضل تر شدن الخطل
خطا و مضطرب شدن الدحل بزرگ شکم شدن الرتل
کشاده دندان شدن الرجل پیاده شدن و پیشک شدن موی

الزَّهَلُ سست گوشت شدن الزَّجَلُ بانگ کردن رعد
الزَّعَلُ نشاط کردن السَّغَلُ بی غذا شدن الصَّهَلُ گران
آواز شدن الطَّحَلُ دردمندی شدن سپرز العَجَلُ والعَجَلَةُ
شتاب کردن العَمَلُ کار کردن الغَزَلُ دوست داشتن
صحبت زنان و خدمت کردن با ایشان و متحیر شدن سگ
از بانگ آهو بر در روی وی الغَسَلُ بدل شدن القَبَلُ
پای برفتن الفَهَلُ شبستن شدن و بزرگ شکم شدن الکَسَلُ
کاهل شدن النَّغَلُ تباه شدن ادیم در پیراستن و کینه ور
شدن النَّمَلُ قرار ناگرفتن بر یک جا النَّهَلُ اول شربت خوردن
و تشنه شدن و سیراب شدن الهَبَلُ بی فرزندی شدن
مادر الهَطَلانُ ریزان شدن آب م اللَّحْمُ ستوه بر آمدن
و بعدی یا لباء البَشَمُ ناگوار شدن الثَّلْمُ بجای باز ایستادن
الجَثْمُ رنج کاری کشیدن الجَهَمُ آرزومند شدن شتر
بشوره الحَطَمُ شکسته شدن شتر از پیری الحَلَمُ کنه
خورد شدن ادیم الخَضَمُ بهمه دهن خوردن الدَّسَمُ چرب
شدن

الدَّهَمُ ناگاه آمدن الرَّحْمَةُ والرُّحْمُ بخشودن الرَّزَمُ بانگ
کردن شتر و رعد الرَّغْمُ مقهور کردن و بخاک رسیدن بینی
الرَّثَمُ سپید بینی الزَّرَمُ منقطع شدن بول و اشک الزَّعَمُ
طمع کردن الزَّهَمُ فربه شدن و چرب شدن السَّدَمُ
اندوهگین شدن السَّقَمُ بیمار شدن السَّلَامَةُ رستن
السَّنَمُ بلند شدن کوهان الشَّبَمُ سرد شدن الشَّحَمُ آرزومند
شدن به پیه الضَّرَمُ سخت گرسنه شدن و افروخته شدن
الطَّعْمُ خوردن الظَّلَامُ تاریک شدن العَدَمُ نیست یافتن
و گم کردن العِلْمُ دانستن الغَذْمُ الوان خوردن الغَرَمُ تاوان
زده شدن الغُلْمَةُ مست شدن شتر و نیز شهوت شدن
الغُنْمُ غنیمت گرفتن الفَغَمُ حریص شدن الفَهْمُ دریافتن
القُدُومُ باز آمدن از سفر و آمدن بجای القَرَمُ آرزومند
شدن بگوشت و بعدی بالی القَضْمُ خوردن بدندان پیشین
القَطَمُ مست شدن شتر و بگشن آمدن و آرزومند گوشت
شدن اللَّقْمُ لقمه کردن اللَّهْمُ فرو بردن النَّدَمُ والنَّدَامَةُ
پشیمان شدن

النَّعْمَةُ خوش عیش شدن و نازک شدن النَّهَمُ حریص شدن
در چیزی خوردن الهَرَمُ سخت پیر شدن ن البَطَنُ
والبِطْنَةُ شکم سیر شدن اللَّبَانَةُ زیرک شدن
الثَّفَنُ درشت شدن دست و پای الجَحَنُ بی غذا شدن
الحُزْنُ اندوهگین شدن الخَزَنُ گنده شدن گوشت
الخُشُونَةُ درشت شدن الدَّخَنُ دودگین شدن و دود
کردن آتش الدَّرَنُ شوخگن شدن الدِّمْنَةُ کینه ور شدن
الدِّمْنَةُ کینه ور شدن الرُّکُونُ مثل السُّکُونِ الرَّکْنُ
دانستن الزَّمَانَةُ والزَّمَانُ ازکار شدن السُّخْنَةُ گریان
و دردمند شدن چشم السِّمَنُ فربه شدن الشَّثَنُ
درشت شدن کف الشَّجَنُ اندوهگین شدن الضِّغْنُ کینه
ور شدن الضَّمَانُ بپذیرفتن الضَّمَانُ والضَّمَانَةُ مثل
الزَّمَانَةِ الطَّبَانَةُ زیرک شدن العَجَنُ فربه شدن شتر
العَطَنُ گوشتینه شدن پوست در پیراستن العَفَنُ پوسیده
شدن الغَبَنُ ضعیف رای شدن الفِطْنَةُ مثل الطَّبَانَةِ

اللَّبَنُ درد کردن

اللَّبَنُ درد کردن خاستن از بالش و بسیار سیر شدن
اللَّحَنُ مثل الفِطْنَةِ اللَّخَنُ بوسیده شدن مغز اللَّسَنُ
تیز زبان شدن اللَّقْنُ یاد گرفتن اللَّتَنُ گنده شدن روغن
السَّفَهُ والسَّفَاهَةُ والسَّفَاهُ نادان و تنگ خرد شدن
الشَّرَهُ حریص شدن العَلَهُ سرگشته شدن العَمَهُ کذلک
الفَرَهُ دنه گرفتن الفِقْهُ دریافتن الفَکَاهَةُ خوش منش
شدن الکَرَاهِیَةُ دشخوار داشتن النَّبَهُ بیدار شدن
النُّزْهَةُ والنَّزَهُ خرم شدن النَّفَهُ مانده شدن و خیره
شدن النَّقَهُ دریافتن و از بیماری به شدن وممّا النعت
منه علی افعل الأَحْدَبُ گوژ شدن الأَحْدَبُ گوژ پشت شدن
الأَرْقَبُ بزرگ گردن الأَرْکَبُ آنکه یک زانوی وی بزرگتر باشد
الأَشْعَبُ آنکه سروهاش از یکدیگر دور باشد الأَشْنَبُ دندانهاش
روشن باشد الأَشْهَبُ سپید الأَعْضَبُ آنکه اندرون سرو کس
شکسته باشد الأَغْلَبُ سطبر گردن الأَقْلَبُ برگشته لب
الأَکْهَبُ تیره رنگ الأَنْصَبُ راست سرو الأَنْکَبُ آنکه [illegible]

ن السكناء زنی که خضاب نکند الألفّ انک سروش
بر هم پیچیده باشد الأهرّت فراخ دهن ث الأشعث
کالیده موی و کرد آلوده موی الأغبث انک بسی برهنه شده
ج الأبوج انک سپیده چشمش بزرک باشد و سیاهه
نیکو الأبلج کشاده ابرو الأبنج فراخ پشت الأدعج سیاه
چشم الأشرج انک یک خایه ندارد و انک یک خایه او
بزرکتر باشد الأعوج لنک الأفحج انک تاشنا یکی بکر
نزدیک باشد و ساقها دور الأفرج انک هردو الیه
او بزرک باشد و بهم نرسد الأفلج کشاده دندان
ح الأجلح انک موی از دو سوی سرش ستره باشد
الأرسح انک کوشت ندارد بر سرون و ران الأسبح نیکو
و راست و نرم الأفطح پهن سر الأفلح شکسته لب زیرین
الأقرح اسپی که سپیدی نوی او مقدار درمی باشد
بالا الأفلح زرد دندان الأكسح لنک الأملح و الأمسح
انک رانهاش در هم کوبد در وقت رفتن خ الأبلخ بزرک
منش

الأفلج

الأصلخ کری کر الأفتخ انک بند انکشتهاش نرم باشد
و پهن د الأبلد کشاده ابرو الأجرد خرد موی و زمین
بی نبات الأرمد چشم درد کرفته الكبداء زنی که
میانش بزرک الأكبد رنجور الأمرد بی ریش و درخت بی برک
الأنكد بدخیم ر الأبتر بریده دنبال و بی فرزند
الأبخر او بخته ناف الأبخر کنده دهن الأبظر میان
لب زیرینش برآمده باشد البظراء زن خته ناکرده
الأجهر روز کور الأخزر انک بیل کوشه چشم نکرد الأذفر
تیز بوی و تیز کند الأزعر تنک موی الأسحر سرخ چشم
الأسمر کندم کون الأشتر انک پلک چشم او کردیده باشد
الأظفر دراز ناخن الأعجر بزرک شکم و جوی که کره بسیار
دارد الأعسر چپ اعسر بسر چپ داست الأعفر خاک رنک
و آهوی سرخ بام الأفزر انک بر پشت یکی عظیم دارد الأقدر
کوتاه الأقشر سخت سرخ الأكدر تیره رنک الأمعر ریزیده
موی الأهبر بسیار کوشت ز الأرجز شتری

شتری که پایش بلرزد در وقت خاستن الأعجز بزرک سرین
س الأخنس دلیر و سخت الأخرس لنک الأخنس پینی واپس جسته
الأطلس کوک دیده و جامه شوخکن که رنک دیه دارد الأفطس
پهن بینی الأقعس انک پشتش در نشسته و سینه برون آمده
الأكبس سرچکاد بیشتر آمده الألعس سیاه بام لب ش
الأخفش تنک چشم الأعمش انک پک چشمش آب همی ریزد
الأعطش تاریک چشم ص الأبرص پیس الأرمص ژفکن
الأعقص انک سر و شش با سر کوش پیچیده باشد الأغمص
مثل الأرمص ط الأشمط دو موی الأضبط چپ و راست
الأمرط و الأموط و الأملط ریخته موی ع الأنلع
دراز کردن الأجدع کوش یا بینی یا لب بریده الأخلع انک
لبش فرو هم نیاید در وقت سخن کفتن الأرصع مثل الأرسح
الأسطع دراز کردن الأسلع مثل الأبرص الأصلودع سر
الأصمع خرد سر و تیز خاطر الأفدع خره دست یا پای
از سوی کالوج کژ الأفرع انبوه موی الأقرع کل

الأقطع

الأقطع بریده دست الألطع دندان باکونه افتاده و سپیدی
بام لب الأنزع موی از پیش سر بشده غ الألثغ انک سین را
با ثا کرداند و را را با غین یا لام ف الأحنف انک بر پشت پای
رود و انک انکشت سترک او بسوی انسی جسبیده باشد
الأذلف انک سر بینیء او بلندی باشد و باریک الأسقف
دراز کنج الأعجف لاغر الأعرف اسپی که بشش او بزرک باشد
الأغضف او بخته کوش الأغلف و الأقلف خته ناکرده الأكشف
انک موی از دو سوی سرش ستره باشد و انک سپر ندارد ق
الأحمق الأبله الأخرق انک هیچ کاری انانی کردن الخرقاء
کوسفندی که کوشش سوراخ کرده باشند الأحلق نسو
الرتقاء زنی که با او مجامعت نتوان کردن الأزرق کربه
چشم و صافی از چیزها الأشدق فراخ کوشه دهن
الشرقاء کوسفندی که کوشش بدراز نا شکافته باشند
الأطرق سست زانو الأعنق دراز کردن الأفرق خروسی که
خاجه او بدو شاخ باشد ک الأعفك الأحمق ل

الابجل بزرك شکم الافعل انکه دندانهای افزون دارد و یا دندان بیش از دندان دیکر افراشته تر باشد الاخطل او بخسته کوش الارجل بزرك پای و انکه یکپایش سپیدتر باشد از بهایم الارغل مثل الاغضف الاشکل سرخ چشم و انکه تهی کاهش از دو سوی سپید باشد الاشهل میش چشم الاعزل بی سلاح و اسپی که دنبالش بر یک سوی افتد الاعصل کژ دندان بیشتر الاعقل ستوری که اندک مایه خم دارد الاعزل مثل الاغلف الفیلاء لو سفندی سر و شن پیش دامنش باشد الاقبل انکه چشمش در بیش کوف الاقزل لنک زشت الاکحل سیاه چشم از خلقت الانجل فراخ چشم و فراخ از هر چیزی الاهدل او بخسته لب م الابجم کنک الاثرم شکسته دندان الاثلم رخنه شده الاجذم بریده دست الاخثم بن بینی فرو نشسته الاخرم دیوار بینی بریده و کوش سوراخ کرده الادرم انکه از بسیاری کوشت پژولی دوا او پنهان شده باشد الاشرم سر بینی بریده الاصلم کوش از بن بریده

الاصحج کژ دهن الاعصم بندهای دست خشک شده الاعصم انکه یکدستش سپید باشد و دیکر سیاه از بزکوهی و جز آن الاعلم شکافته لب زورین الافقم انکه دندانهای زورینش بیش از دندانهای زیرین بیامده باشد الاقصم دندان از نیمه فرو شکسته و سرو شکسته الاکزم خرد انکشتان و کوتاه بینی الاهتم دندان پیشین شکسته الاهضم انکه سر پهلوش بهم در شده باشد ن الاحبن انکه علت استسقا دارد الاجن کژ الاقرن بهم پیوسته ابرو و سرو آور الالحن سخن فهم الالکن کند زفان الامتن انکه بول نتواند داشتن ه الابلهم الاجبه فراخ پیشانی الاجله دعر الاسته العظیم الاست دیرینه الاکمه انکه از مادر نابینا زاید ومن المعتل ب الورب تباه شدن الوصب دردمند شدن خ الوذح خشک شدن بول بر کوسفند خ الوخ تنک شدن خمیر الوسخ شوخکن شدن د الوبد والومد کوم شدن و خشم کرفتن ر الوبر بسیار پشم شدن الوجر

الوحر کینه کرفتن الوضر شوخکن شدن و پشت کوفته شدن الوعوره درشت شدن راه والنعت وعر بسکون العین الوغر کینه ورشدن و سخت کرم شدن الوقر کران کوش شدن ع الوجع دردمند شدن السعة فراخ شدن و فراخ فرا رسیدن والمستقبل یسع بحذف الواو الوقع دردمند کشتن پای از برهنه پای الولع حریص شدن غ الوتغ هلاک شدن ف الوکف بزمند شدن ق الوبوق هلاک شدن ل الوجل ترسیدن الوجل در وحل افتادن الوهل ترسیدن و فراموش و خطا و غلط کردن م الوحم والوحام بر آبستنی آرزو خاستن الوخامه ناکوارنده شدن الوغم کینه ور شدن الوهم غلط کردن ن الوجن کینه کرفتن بر کسی الوسن درخواب شدن و بیهوش شدن از دم چاه الوهن سست شدن ه الوله بالدا شتن الوله شیفته شدن ومن اللفیف المفروق ج الوجی سوده شدن ستور ر الوری بیرون آمدن آتش از آتش زنه ومن

المعتل الیائی س الیبس خشک شدن ظ الیقظه بیدار شدن م الیتم بی پدر شدن مردم و بی مادر شدن چهارپای ومن المضاعف المعتل د الود والمودة دوست داشتن الود والوداد والوداده آرزو کردن ومما النعت منه علی افعل ص الوقص کوتاه کردن ع الاوکع انکه انکشت او بر دیکری افتاده باشد وانرا کژ کرده باشد ف الاوطف بنوم موی مژه الاوره الاحمق ومن الاجوف الواوی ت مات یموت لغة فی مات یموت ح الروح والروح سبک دست شدن و بوی یافتن وجستن باد د الرود کرم در افتادن ر الهور ریهبنده شدن چیزی س السوس شپشه در افتادن ف الخوف ترسیدن ک الشوک خار در رفتن و بستان از جای برخاستن و تمام سلاح شدن م النوم خفتن و کهنه شدن جامه و کاسد شدن بازار ومن الیائی ب الهیبة شکوه داشتن ن البینونة شب کذاشتن و شب کاری کردن د الکیدة والمکاده خواستن و نزدیک شدن بفعل ر الحیرة سرکشته شدن الغیرة رشک بردن ع

الهبع بذدلی کردن ف العیاف منش بودن ل
الحبل والمحیل والحبلی له بس آبستن النبل بافتن ورسیدن
م القیمة والقیم آرزومند شیر شدن ه المنه
بسیار شدن آب جاه وما النوع منه علی افعل ث
الاثوث سست شکم الالوث ضعیف ابله ج الاعوج کژ
الاهوج ابله ح الادوح انک سر پایش از یکدیگر دور باشد
وپاشنه نزدیک د الاغود دراز کردن ر الاحور
انک سیاهی چشم سخت سیاه باشد وسپیدی سخت سپید
الاصور کژ وجبین وآرزومند الاعور یک چشم س الادوس
نادیک چشم الاشوس انک بگوشه چشم نگرد وشجاع ش
الادوش مثل الادوس ص الاوص تنک گوشه چشم الاخوص
انک چشمش در مغاک افتاده باشد ع الاروع انک جمال او
مردم را خوش آید وتیز ذهن الاکوع انک فوره دستش
کژ باشد ف الاصوف بسیار پشم ق الاروق دراز دندان
الاسوق نیکو ساق الافوق تیر فوق شکسته ک الاثوک ابله

الاثول

الاثول دیوانه الاحول کژ چشم م الکوماء ناقه بزرگ
کوهان ه الافوه فراخ دهن ودراز دندان ومن الیائی ح
الافیح فراخ د الاجید دراز کردن الاصید کژ کردن ومتکبر
الاغید نازک خلق س الاکیس دلیر ط الاعیط دراز کردن
ف الاخیف انک یک چشمش سیاه باشد ویکی سبز الاهیف
باریک میان ل الیل الیل شب تاریک الامیل بی شمشیر
وانک بر پشت اسب نتواند بودن ن الاعین فراخ چشم ومن
الناقص ب الصباء کودکی کردن الغباوة درنایافتن
وبعدی بعن وابله شدن ت الفتاء جوان شدن ث
الغثی فساد کردن اللثی تر شدن جامه وجز آن ج الحجی
حریص شدن وملازم گرفتن وبعدی بالباء الشجی اندوهگین
شدن واستخوان در گلو گرفتن ح الضحاء بآفتاب آمدن
ودوی گرفتن خ السخاوة سخی شدن د الردی هلاک
شدن الصدی نم دار شدن القدی خوش بوی شدن
الندی نمکن شدن وجود کردن ذ القذی خاشه در چشم افتادن

ر الثری بسیار شدن وشاد شدن الشری شل روان
شدن وبسیار جستن برق وسخت خشم گرفتن الضراوة
خوی فرا گرفتن وحریص شدن وبعدی بالباء العری برهنه
شدن الغری حریص شدن ومولع شدن الکری خفتن
اندک ز الخزی رسوا وخوار شدن الخزایة شوربوردن
س النسیان فراموش کردن النسا درد کردن رگ ران
ش الجشا دمه برافتادن الخشیة ترسیدن الغشیان
آمدن ومجامعت کردن وبر زبر چیزی آمدن وجور کردن
النشوة بوی یافتن ص العصی والعصی شمشیر زدن
وبعدی بالباء القصی دور شدن ض الرضا والرضاء
خشنود شدن وبسیار شدن ظ الحظوة والحظة دولتی
شدن زن از شوهر ع الضعی جسبیدن اللغی مولع شدن
وبیهوده گفتن ف الحفوة برهنه شدن الحفی سوده شدن
الحفاوة مهربانی کردن وباستقصا احوال کسی پرسیدن
الحفاء پوشیده شدن ق البقاء باقی ماندن

الرقی ببالا بر شدن الشقاء والشقاوة بدبخت شدن
اللقاء دیدن وفرا رسیدن وکارزار کردن النقاء والنقاوة
پاک شدن ک الکی مولع شدن ل البلا والبلاء پوسیده
شدن وکهنه شدن الجلاء باز بود شدن الحلاوة شیرین شدن
درد دل ودرد چشم السلی مثل السلو الصلا والصلاء سوخته
شدن بآتش وگرم شدن بدان الطلا زرد دندان شدن
العلاء بزرگوار شدن م الحمی گرم شدن الدمی خون آلود
شدن العمی کوردل شدن ن الخنی فحش گفتن الضنی
نزار شدن الطنی شل پهلو بازد وسیدن از تشنگی
الغناء رنجه شدن العنایة نکه داشتن وبعدی بالباء
الغنا والغنیة توانگر شدن وبی نیاز شدن ومقیم
شدن وزیستن الفناء نیست شدن القنیان ملازم
گرفتن ه البهاء در بیه شدن البهاء والبهی زیبا شدن
الشهوة آرزو کردن وما النوع منه علی افعل ج الفجواء
کمانی زهش از دسته دور باشد خ الاخی بسیار سخن

وبیمونه کوّدان شتری که یک زانوی وی بزرگتر باشد.
د الخَضْرَی سست کوش ر الاقرّی بزرگ پشت ز الازْرَی
پشت در شدن وسینه بیرون آمدن وخصمی که دیگری را مقهور
کند. الاَعْشَی شب کور. العَشْواءُ کو سفندی که روی سپیدش
سپید باشد ش الاَشْغَی بن دندان کژ شده ف الاَدْفَی
انگ سر وی سوی کوش کرده باشد. الاَسْفَی اندک
موی پیشانی ل الاَطْلَی دغسد ظ الاَظْمَی سیاه بام لب
العَمْیُ نابینا. الاَلْمَی سیاه بام لب ق الاَقْنَی انگ میان بینیش
تند باشد ه الاَجْمَی خانه بی سقف اسمانی بی ابر ومن
اللفیف المقرون ث الثَّوَی هلاک شدن ج الجَوَی تباه
شدن دل از اندوه یا از درد یا از عشق خ الخَوَی تهی شدن
شکم از بچه د الدَّوَی بیمار شدن وکینه ور شدن ذ
ر الرِّیّ سیراب شدن ض الضَّوَی نزار شدن ط
الطَّوَی گرسنه شدن وباریک میان شدن ع الغَوَی
هوشیار شدن شتر وناگوار شدن شتر بچه از بسیاری
شیر خوردن

ق القُوَّةُ نیرومند شدن ل اللَّوَی گرانیش کوفتن
ه الهَوَی دوست داشتن ومما النعت منه علی افعل ح
الاَحْوَی سیاه بام لب ل الاَلْوَی سخت خصومت ومن الناقص ی
ع العَیّ درمانده شدن در سخن ومن المضاعف ب الحِبّ
کژ بزی کردن والنعت منه خب. الصَّبَابَةُ آرزومند کشتن
والنعت منه صبّ الطِّبُّ دانستن والنعت منه طبّ وطبیب
اللَّبَابَةُ واللُّبّ خردمند شدن ج اللَّجَاجُ واللَّجَاجَةُ ستهیدن
ح الشُّحّ بخیل وحریص شدن اللَّحّ چشم بر هم کوفتن د
الجَدّ خداوندی بخت شدن بزرگ شدن وتوانگر شدن
ذ البَذَاذَةُ بد حال شدن اللَّذَّةُ واللَّذَاذَةُ مزه یافتن
ر البِرّ نیکوئی کردن وراست شدن سوگند ونیکو یافتن
طاعت التَّرَارَةُ پر گوشت شدن الحُرُورِیَّةُ والحَرَارُ
والحَرَارِیَّةُ آزاد شدن الحَرَارَةُ گرم شدن الحَرَّةُ سخت
تشنه شدن القَرَارُ آرام گرفتن القُرَّةُ والقُرُورُ
روشن شدن چشم س الحَسّ مهربان کشتن الخِسَّةُ والخَسَاسَةُ

خسیس شدن ش البَشَاشَةُ گشاده روئی وخوش طبع
شدن المَشّ لکی از لنگی ستور بر آمدن. الهَشَاشَةُ
مثل البشاشة ص الغَصَصُ طعام در گلو بماندن المَصّ
مکیدن ض البَضَاضَةُ نازک پوست شدن العَضّ بدندان
گرفتن العَضَاضَةُ مثل البَضَاضَةِ القَضَضُ ریگ اندر شدن
المَضّ والمَضَضُ بسوختن اندوه ومصیبت خشم دل را ط
القَطَطُ سخت پشک شدن موی والنعت منه قَطٌّ وقَطَطٌ ظ
الفَظَاظَةُ سخت خوی شدن والنعت منه فَظٌّ ق
السَّقَفُ آرد یا پسته در دهان اندر افکندن ک الفَکَّةُ احمق شدن
ل البَلّ والبَلَلُ ظفر یافتن الزَّلَلُ بلغزیدن الضَّلَالُ
والضَّلَالَةُ گمراه شدن الطُّلُولُ روز کهن شدن المَلَالُ والمَلَالَةُ
والمَلَلُ والمَلَّةُ سیر آمدن م الحُمُّ گرم شدن الشَّمّ بوییدن
ن الضَّنّ بخیلی کردن ه الفَهَاهَةُ عاجز شدن در سخن گفتن
ومما النعت منه علی افعل ب الاَجَبّ بریده کوهان الاَزَبّ
بسیار موی ابروی الاَقَبّ باریک میان ت الاَرَتّ انگ زبانش

در آویزد در سخن ج الاَزَجّ کمان ابرو الاَشَجّ شکسته سر
الاَفَجّ اقبح من الافج ح الاَبَحّ گران آواز الاَفَحّ فراخ پشت وپهن پای
د الاَبَدّ بزرگ خلق وپهن میان الجداء انگ شیر ش منقطع
شده باشد از زنان یا از شتر یا از گوسفند وبیابانی که
در وی آب نباشد وزنی خرد پستان الاَلَدّ سخت خصومت
ذ الاَحَذّ سبک اندک موی وبریده دنبه ر الاَسَرّ میان تهی
وانگ نافش را علتی رسیده باشد الاَعَرّ خرد کوهان الاَغَرّ
سپیدروی ز الاَضَزّ انگ کام زو ریش بزیرین نزدیک
باشد س الاَکَسّ خرد دندان ش الاَجَشّ بلند آواز ص
الاَحَصّ انگ مویش فرو ریزیده باشد الاَدَصّ والاَلَصّ ناکشاده
دندان ض الاَفَضّ درشت ط الاَثَطّ کوسه الاَلَطّ انگ دندانش
از بیخ بیفتاده باشد ف الاَلَفّ گران آواز وستبر ران ق
الاَشَقّ والاَمَقّ دراز ک الاَسَکّ خرد گوش الاَصَکّ انگ زانو هاش
در هم کوبند وقت رفتن ل الاَبَلّ سخت شوخ الاَزَلّ لاغر
سرین وران الاَشَلّ چنگ الاَفَلّ شمشیر رخنه شده.

م الأجم كوسفندي بي سرو ومردي بي نيزه وبناي بي كنكره
الأشم بلند بيني وكوه بلند الأصم سخت كر الأعم انكه موي
بسيار دارد در پيشاني وقفا ن الأدن انكه كوش بي كوش
فرو شده باشد الأذن انكه آب بينيش روان باشد الأغن
انكه سخن به بيني كويد ومن المهموز الفاء ب الأب أم شدن
روزكار الأشب بيحد رسيدن بپيشه د الأبد بخشم كرفتن
الأسد شير شدن الأفد نزديك آمدن وشتاب كردن
ر الأشر دنه كرفتن الأفر نشاطي شدن وفربه شدن
از پس لاغري الأمر بسيار شدن س الأنس الإنس
انس كرفتن ض الأرض بته شدن ف الأزف والأزوف
نزديك آمدن الأسف اندوهكين شدن وخشم كرفتن
الأنف الفة كرفتن الأنفة والأنف ننك داشتن ق
الأرق بي خواب شدن الأنق شاد شدن ل الأبل والإبالة
استاد شدن در چرانيدن شتر الأجل دردمند شدن
كردن م الإثم والأثم بزه مند شدن الأجم منش بزدن

الأضم خشم كرفتن الألم دردمند شدن ن الأجنة لينه
كرفتن الأذن كوش فرا داشتن وبدانستن الأذن دستوري
دادن الأرن نشاطي شدن الأسن بي هوش شدن
از دم چاه الأمن والأمان والأمنة ايمن شدن ه الأمه
النسيان ومما النعت منه على افعل ر الأدر دبه ومن الناقص
المهموز الفاء س الأسى اندوهكين شدن ومن المهموز العين
ب الصائب دشل در موي افتادن الكآبة اندوهكين شدن
الرائز جين شدن الفائر بسيار موش شدن جاي
الشأز بي آرام شدن س البأس سخت دلير شدن ش
الشأف دشمن داشتن ونجكيدن بن ناخن وريش برآمدن
از كف پاي ف النأف پر شدن وسخت خشم كرفتن المأقة
كريستن م الوئام مهرباني كردن السأمة والسآم ستوه
آمدن ومن المعتل المهموز العين س اليأس نوميد شدن
ودانستن ومن المهموز اللام ت مافتئ بفعل كذا اي مازال
الفتاء دست بداشتن وفراموش كردن ج اللجاء موع
شدن

د الصداء زنكار كرفتن ر البراءة بيزار شدن الخراءة
غايط كردن ذ الدفاءة كرم شدن الطفوء فرو مردن
آتش وچراغ م الحماء لويش بدهنه آمدن رجاه ن الشناءن
والشنآن والشنوء والشناءة دشمن داشتن ه النهوءة
خام شدن كوشت ومن الأجوف المهموز اللام ش المشاءة خواستن
ومما النعت منه على افعل من الناقص ب الإباء ابن كشن
كه بول بود ل الألي بزرك دبه ومن المهموز اللام د
الإهداء كنج ر الأذراء سياه وسپيد كوش ط الأوطاء الأوطس
ن الأحناء والأدناء كنج باب

فعل يفعل بضم العين في الماضي والغابر

كل ما جاء النعت منه على فعيل وحرّه من هذا الباب لم يذكر النعت
منه وما لم يجيء أو جاء عليه وعلى غيره يذكر النعت منه ب
الجنابة جنب شدن والنعت منه جنب الجنابة دور شدن
والنعت منه جنب وجنيب الحسابة كوهري شدن
وخداوند نژاد شدن الخطابة خطيب شدن الرحابة

والرحب

والرحب فراخ شدن والنعت منه رحب ورحيب الرطوبة
تر شدن والنعت منه رطب ورطيب الرغب الرغابة
فراخ شكم شدن وجزآن الصعوبة دشوار شدن والنعت
صعب الصلابة سخت شدن والنعت صلب وصليب
العذوبة خوش شدن آب والنعت منه عذب العزوبة
بي زن وبي شوهر شدن والنعت منه عزب العضوبة
برّان شدن والنعت منه عضب القرب نزديك شدن
اللحوبة اندك شير شدن كوسفند والنعت منه لجبة
اللحوبة اندك كوشت شدن النجابة نجيب شدن ت
البخوتة ويژه شدن والنعت منه بخت الزمانة از اسپ
شدن الشخونة بارنك شدن والنعت منه سخن وسخين
ث الخبث پليد شدن الخبق ج البهجة زيبا وشاد شدن
السماجة نا زيبا شدن والنعت منه سمج وسميج ح
السماحة جوانمرد شدن والنعت منه سمح الصباحة
نيكو روي شدن الصراحة ويژه شدن والنعت صراح

وصريح الفصاحة شيوا زبان شدن القبح والقباحة
زشت وناشيرين شدن الملاحة نمکين شدن الملوحة
شور شدن والنعت ملح ح الملوحة بی نوای شدن
د البرودة سرد شدن والنعت بارد البعد دور شدن
البلادة کند شدن الجعودة پشکل شدن موی والنعت جعد
الجلادة والجلد جلد شدن والنعت جلد وجليد الرغادة
فراخ شدن عيش والنعت رغد ورغيد المجد بزرگوار شدن
المرادة ستنبه شدن النجدة دلير شدن والنعت نجد
ونجيد النهودة بزرگ شدن استن والنعت نهد ر
البصارة بينا دل شدن الجهارة بلند آواز شدن
الحدورة فربه شدن وضخم شدن والنعت حادر الحقارة
حقير شدن الصغر خرد شدن الصغارة خوار شدن
والنعت صاغر الضمر باريک ميان شدن والنعت
ضامر العسر والعسرة دشوار شدن العقر والعقارة
نازاينده شدن والنعت عاقر الغزارة بسيار شير وباران

وعلم الغمارة

وعلم الغمارة نامجرب شدن مرد والنعت غمر القصر
کوتاه شدن الکبارة بزرگ شدن الکثرة بسيار شدن
المذارة ظريف شدن النزارة اندک شدن والنعت نزر
النضرة والنضارة تازه شدن والنعت ناضر ونضر
ونضير س الفراسة والفروسية سوار شدن والنعت
فارس النفاسة عزيز شدن ش الفحش سخت زشت
شدن والنعت فاحش ص الرخص ارزان شدن ض
البضاضة بغيض شدن الحموضة ترش شدن والنعت
حامض العرض پهن شدن الغراضة تازه شدن گوشت
الغموضة دور شدن از فهم وسخت نهان شدن والنعت
غامض المحوضة وپژه شدن والنعت محض ط السلاطة
دراز زبان شدن ظ الغلظ ستبر شدن ع البراعة
تمام شدن در زيرکی وبزرگی والنعت بارع البزاعة ظريف
وزيرک شدن الرفعة بلند شدن الرقاعة احمق السرعة
والتسرع زود شدن الشجاعة دلير شدن والنعت شجاع
وشجيع

الشناعة زشت شدن الضلاعة پهلوآور شدن
الفظاعة هولناک وگران شدن غ البلاغة بليغ شدن
الرفاغة فراخ عيش شدن ف الثقافة زيرک وسبک
روح شدن والنعت ثقف الحصافة تمام خرد شدن وقوی
رای شدن السخافة تنک خرد شدن وسست باف شدن
الشرف بزرگوار شدن الضعف سست شدن الظرافة
ظريف شدن زيرک شدن العنف درشتی کردن القضافة
خشک ونزار شدن الکثافة کثيف شدن اللطافة لطيف
شدن النحافة نزار شدن النظافة پاک شدن ق
الخلوقة کهنه شدن والنعت خلق الرشاقة نيکو قد
شدن السحق دور شدن الطلاقة گشاده روی شدن وخوش
وارامنده شدن روز وشب وگشاده زبان شدن والنعت
طلق وطليق العتاقة کهنه شدن العتق لوهری شدن
نژاد شدن العماقة ژرف دور شدن ک النهاکة
دلير شدن ل البسالة سخت دلير شدن والنعت باسل

البطولة

البطولة دلير وکارزاری شدن والنعت بطل الثقل گران شدن
الجزالة زفت وتمام شدن والنعت جزل وجزيل الجمال خوب شدن
الرذالة والرذولة ناکس شدن والنعت رذل السفالة
دون شدن والنعت سافل السهولة نرم وآسان شدن والنعت
سهل العبالة ستبر شدن والنعت عبل الفسالة والفسولة
ناکس وفرومايه شدن والنعت فسل النبل والنبالة تنک
وفربه شدن النذالة خسيس شدن والنعت نذل م
الجرامة والجسامة تناور شدن الجهومة والجهامة ترش روی
شدن والنعت جهم الحرمة والحرام نادروا شدن والنعت
حرم وحرام الحزامة هشيار شدن والنعت حازم الحلم بردبار
وخردمند شدن الرخامة نرم شدن وباريک شدن آواز
السقم بيمار شدن الشآمة زشت روی شدن الشحامة فربه
وبسيار پيه شدن الشهامة زيرک دل شدن والنعت شهم
الضخم والضخامة تناور شدن والنعت ضخم العظم والعظمة بزرگ
شدن الفخامة ضخم شدن والنعت فخم القدم ديرينه شدن وعيشه
بوزن

القسامة والقسام نيكوروي شدن الكهم كويم شدن الكحامة
كوشت آور شدن ن النحانة سخت سير شدن الحسن نيكو شدن
والنعت حسن الحصانة استوار شدن حصار وحز آن الحصانة
والحصن نهفته شدن والنعت حاصن وحصان الخشونة درشت شدن
والنعت خشن الرزانة بارام شدن والنعت رزان ورزين الرصانة محكم راي
شدن الركانة بارام شدن السخنة كوم شدن وسخن ضد لغة الفنانة اندك
خورش شدن المتانة استوار شدن المكانة جاي كير شدن المهانة
خوار وحقير شدن النتن كنده شدن والنعت منتن السفاهة تنك خرد
شدن الفراهة سخت زيرك شدن ونيكو رو شدن ستور والنعت فاره
الفقاهة فقيه شدن النباهة بزركوار شدن ومما النعت منه
علي افعل ر السمرة كندم كون شدن ف العجف لاغر شدن
ق الحماقة والحمق احمق شدن الخرق الوحج شدن م العجمة كنك
زفان شدن ن الرعونة كالبو شدن ومن المعتل الواوي ب
الوجوبة ضعيف شدن وبددل شدن والنعت وجب الوعوبة ضخم
وقوي شدن شنو والنعت وعب ن الوعونة سخت ستوار شدن
راه

ادرنهي

ازنرمي ببل والنعت وغث ح الوثاحة اندك شدن
والنعت وثح ووتح الوقاحة والوقوحة والقحة سخت
شدن روي وشوخ شدن وحقير شدن والنعت وقاح
د الورودة كلكون شدن والنعت ورد الوغادة ناكس
شدن والنعت وغد ر الوثارة نرم شدن بستر ومانند آن
والنعت وثر ووثير الوقار بارام شدن والنعت وقور
الوعورة درشت شدن والنعت وعر ز الوجازة
كوتاه شدن سخن ط الوساطة بزركوار شدن والنعت
وسط ع الدعة والوداعة مثل الرفاغة والنعت
وادع الوراعة والوروع بددل شدن وحقير شدن
والنعت ورع الوساعة فراخ كام شدن ستور والنعت
وساع الوضاعة والضعة فرومايه شدن ف
الوحافة والوحوفة بسيار شدن موي والنعت وحف
ق الوثاقة استوار شدن الوداقة آبستن شدن
ستور وبكشن آمدن او ك الوشك زود بودن ل

الوبال والوبالة دژاور شدن م الوخام والوخامة
مثل الوبال والوبالة الوسام والوسامة مثل القسام
والقسامة ه الوجاهة روي شناس شدن ومن
المعتل اليائي ر اليسر اسان شدن واندك شدن ومن
الناقص خ السخاوة جوانمرد شدن ر السرو مهتر شدن
ومن الاجوف ل الطول دراز شدن ومن المهموز الفاء
ب الادب والادابة فرهنكي شدن وادب شدن الارابة
خردمند شدن ل الوسالة كشنه روي شدن الاصالة
اصلي شدن ومحكم راي شدن ومن المهموز العين س
الباس دلير شدن ل الضالة والضؤولة نزار وحقير
شدن م اللؤم ناكس شدن ومن المهموز اللام د
الرداءة بد شدن ر الجراءة والجزاءة دلير شدن
المروءة مردم شدن المراءة كوارنده شدن ط البطوء
درنكي شدن ف الدفاءة تفسنده شدن ك
البكاء والبكوء اندك شير شدن م الهناءة خوار
شدن

ن الهناءة مثل المراءة ومن المعتل المهموز اللام ض
الوضاءة روشن روي شدن ط الوطاءة والوطاءة
نرم شدن فراش ومركب باب
فعل يفعل بكسر العين في الماضي والغابر ب
الحسبان والمحسبة پنداشتن والمستقبل يحسب ويحسب
م النعمة خوش عيش شدن والمستقبل ينعم وينعم
ومن المعتل الواوي ث الوراثة ميراث يافتن ع الورع
پرهيزكار شدن ق الثقة استوار شدن الوفق سازكار آمدن
المقة دوست داشتن يقول ومقه مقة اذا احبه م الورم
آماسيدن ومن اللفيف المفروق ل الولي نزديك شدن وباران
دومين باريدن الولاية والي شدن وولي شدن ومن المعتل اليائي
س اليبس خشك شدن والمستقبل ييبس وييبس ومنه مهموز العين
س الياس نوميد شدن والمستقبل يياس وييئس ويائس
تمت الكتاب بحمد الله وحسن توفيقه
تحريرا في الثاني والعشرين من رجب المبارك سنه ...

اون اقچه یاچه دکنندا سه محله دقتانی اکی
اون بیش فقه دکنندا سه محله سور سکاکلیه
اون اوج دکلدا اون دریت اقچه قریلی دکلد دکلد

سه محله الاتش بدلیحکن

ما قال النبي عليه السلام

يا ابن مسعود جلوسك ساعة عند العالم خير لك من الف رقبة تعتقها
واكرامك الى العالم خير لك من الف فرس تحملها في سبيل الله وسلامك على
العالم خير لك من عبادة الف سنة الا من نظر وجه العالم فقد نظر الى وجه
الا من نظر وجه محمد فقد نظر الى الله تعالى الا من نظر الى الله تعالى فله الجنة

قال النبي عليه السلام

من لم يعرف عيوب العالم فهو منافق واذا مات
العالم بكت السموات وسكانها سبعين يوما



اک چادر چیدا ایکدم بیش اقچه الدوق



اک چادر چیدا ایکدم اقچه الدوق

یکرم اقچه طوبلا چیدا الدوق

اون اقچه یابچی دن الدوق

یکرم اقچه طوبلا چیدا الدوق



اون اقچه کتیانو دا الدوق
اون اوج دکلودا الدوق
اون بیش اقچه فقه دکنندا الدوق
اون ایکی چدرم تنقور دا الدوق



جادر جد

آتوز اقچه فقچی دلفنداالدق اون اقچه کنیالودا الدو ق

بیر اقچه حدرجه سنقودا الدو ق

اون اقچه قزنلو چادر جدا

آتوز اقچه فقچی دلنداالدو ق اون لتیه کنیاجه

اکی کله دوز الدوم قیو نیچی کندو اچاملو لعونده اقچیا

دفعا بو کله دی الدوم چو مانلی بیدی اقچیا

درت کله اربه الدوم اون ایکی اقچیا قیو اچون

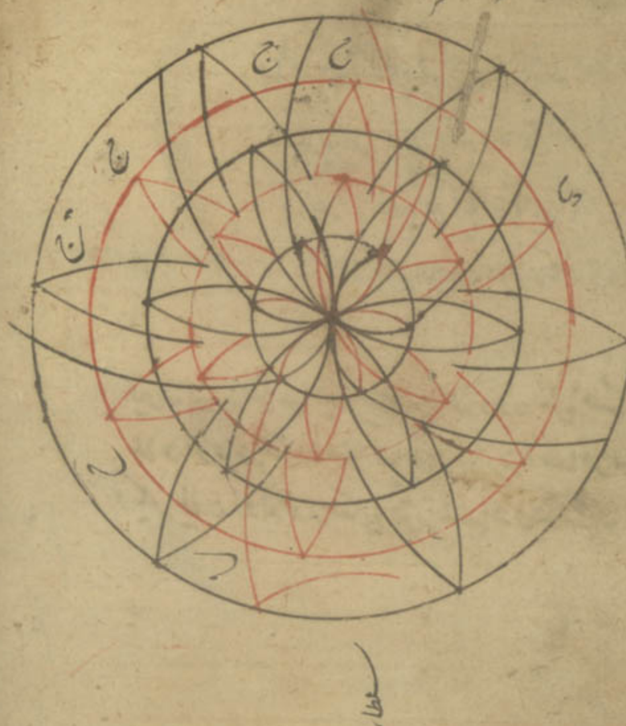
بیر کون الی ویدم الت اقچیا فوده غلانا چبق لوملیان

قیر غانو مرداس قرا ایلنکر سود یلی اکندو دن صکره اچسا دیه اولیه فائده ایدر

بلاد او دین چقرسه بغز عیروسی ازدنه اصاقوسا سفا اولی

دیکر یلان اولکمدن صکره قوقر تلنسه اول قوردی احاقوسا سعا اولر

نشعر تفاعل انفعال انفعال



بشا دوک اون بکوم سن ای عاقل دلو کبت دخی دی بمه غافل

اوتزیل عمروک اولر تاغید بال چو قرق اولا دکیله بحتاید بال

چو اللی ای ایره اره سنتلق کر امز دخی ایروق تندر سیلک

چو الی الدی عمرک اولر التمش اوترک قیدر رحمت سانی التمش

چو التمش الدی عمرک اولر یتمش قفتنو ایه ایدا اتهی ساقی ساقا یقیر

چو سکسان بیل کجوب قفسا نه اردک

نجه جوزک دوزالنده کردکل

کراندن حکم یوز منزل کچاسن براولم کیبدر الکدن کچاسن

اکر بیشی بیل اکر بیک بیل کزلسن سنوکی اولدر که طپراغه کیرلیسن

یکا عکل تا نه کللکی صولیسر الیکر یرینه طپراق طلیسر

کل ایدی کندزوکر فکر ایله بکن عمروکدن تندوکی ذکر ایله

چو اول اصلکی یلدکه ذنبن هم لحی فصلکی بلدک نشین

رحل ضرب عالما او متعلما او قاضيا فكانما قتل سبعين نبيا جزاه بقطع اليد ثم الرجم
عند الشافعي وعندنا بقطع اليد دون الرجم وهذا مسئلة المداد





